

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۰۲ دسمبر ۲۰۲۳

هنری کیسینجر، وزیر خارجه پیشین امریکا و طراح «جنگ و صلح» درگذشت!

هنری کیسینجر سیاست‌مدار، نظریه پرداز مشهور سیاست خارجی امریکائی، وزیر امور خارجه پیشین این کشور و مشهورترین دیپلمات امریکائی، چهارشنبه هشتم آذرماه ۱۴۰۲-۲۹ نوامبر ۲۰۲۳، در ۱۰۰ سالگی درگذشت. شرکت مشاوره «کیسینجر آسوشیتس» در بیانیه‌ای بدون اشاره به دلیل مرگ وی، اعلام کرد که این بازیگر کلیدی دیپلماسی جهانی در طول جنگ سرد، «امروز در خانه خود در ایالت کننتیکت درگذشت». کیسینجر که از او با عنوان معمار سیاست خارجی امریکا یاد می‌شود، یکصد سال پیش، روز ۲۷ مه ۱۹۲۳ در خانواده‌ای یهودی در المان به دنیا آمد.

مسیر ورود کیسینجر به عالم سیاست با کارنامه خانواده‌ای گره خورده است. سال ۱۹۳۴ که پدر یهودی‌اش در حکومت هیتلری مجبور به رها کردن شغل معلمی شد و هنری را به دبیرستان دولتی راه ندادند، او را به مدرسه خاص یهودیان فرستادند. کمی مانده به سال ۱۹۳۸ و در شرایطی که سرکوب و تعقیب علیه یهودیان گسترش بیشتری مئیافت، کیسینجر جوان با خانواده المان را ترک کرد و نهایتاً از واشینگتن سر درآورد. آن‌ها ساکن محله‌ای شدند که به دلیل تعداد بالای گریختگان از شر حکومت هیتلری به طعنه به «محله رایش» معروف شده بود؛ کنایه‌ای از پیامدهای پلشت حکومت معروف به رایش سوم در المان به سرکردگی هیتلر.

تا آخر عمر هم لهجه المانی کیسینجر در انگلیسی روانش به‌خوبی شنیده می‌شد. با وجود وضعیت مالی نامناسب خانواده، کیسینجر با استفاده از نبوغش توانست در امریکا پله‌پله مدارج ارتقا و ترقی را طی کند. دوران دبیرستان را که تمام کرد، سال ۱۹۴۳ به‌عنوان سرباز ارتش امریکا و به‌عنوان عضو پدافند ضدجاسوسی آن دوباره برای مقابله با رژیم هیتلری به المان برگشت. پایان خدمت در ارتش با تحصیل در دانشگاه هاروارد و بعداً هم اشتغال در همین دانشگاه مصادف شد.

کیسینجر اگرچه ابتدا در ایالت نیویورک سکنی گزید، اما به ماساچوست و دانشگاه هاروارد رفت و در حوزه روابط بین‌الملل از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. او سال ۱۹۸۵ در مصاحبه‌ای گفت: «فکر می‌کردم که حسابدار بشوم. هیچ وقت فکر نمی‌کردم که در هاروارد تدریس کنم. حتی خوابش را هم نمی‌دیدم که وزیر خارجه ایالات متحده بشوم.»

در حقیقت، سیر حوادث او را به این مسیر کشاند. هنری کیسینجر جوان هنگامی که در کلاس‌های شبانه دبیرستان درس می‌خواند در یک کارخانه تولید فرچه اصلاح کار می‌کرد. پس از اتمام دبیرستان وارد رشته حسابداری در سیتی کالج نیویورک شد، اما قبل از فارغ‌التحصیلی به سال ۱۹۴۳ وارد ارتش شد.

او در ارتش با اولین استاد خود آشنا شد، فریتز کریمر پناهنده آلمانی و دانشمند علوم سیاسی که او را متقاعد کرد به هاروارد برود، جایی که در سال ۱۹۵۰ مدرک کارشناسی و در سال ۱۹۵۴ نیز دکترای خود را گرفت. کیسینجر اگرچه ابتدا در ایالت نیویورک سکنی گزید، اما به ماساچوست و دانشگاه هاروارد رفت و در حوزه روابط بین‌الملل از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. او سال ۱۹۸۵ در مصاحبه‌ای گفت: «فکر می‌کردم که حسابدار بشوم. هیچ وقت فکر نمی‌کردم که در هاروارد تدریس کنم. حتی خوابش را هم نمی‌دیدم که وزیر خارجه ایالات متحده بشوم.»

در حقیقت، سیر حوادث او را به این مسیر کشاند. هنری کیسینجر جوان هنگامی که در کلاس‌های شبانه دبیرستان درس می‌خواند در یک کارخانه تولید فرچه اصلاح کار می‌کرد. پس از اتمام دبیرستان وارد رشته حسابداری در سیتی کالج نیویورک شد، اما قبل از فارغ‌التحصیلی به سال ۱۹۴۳ وارد ارتش شد.

علوم سیاسی برای کیسینجر، معنایی جز دستورالعملی برای سیاست عملی نداشت و آنچه را در هاروارد آموخته و تحقیق کرده بود، بعدتر امکان پیدا کرد که در واشینگتن و در بالاترین سطوح قدرت در این کشور عملی کند، از جمله به‌عنوان مشاور امنیت ملی ریچارد نیکسون.

وقتی رئیس‌جمهور امریکا او را در این پست نشانده، از مهم‌ترین کارشناسان این عرصه در گستره بین‌المللی توصیفش کرد.

هنری کیسینجر، در دوران وزارت خارجه خود نقش مهمی در رخدادهای بزرگ جهانی از جمله خروج امریکا از جنگ ویتنام، برقراری روابط دیپلماتیک با چین و کاهش تنش با اتحاد جماهیر شوروی و همچنین کودتاها در امریکای لاتین به‌ویژه سرنگونی حکومت دموکراتیک آئنده و... را برعهده داشت.

ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور وقت امریکا در سال ۱۹۶۹، هنری کیسینجر را به‌عنوان مشاور امنیت ملی خود منصوب کرده بود. جمهوری‌خواه را در عرصه سیاست خارجی به عهده داشت.

بلندپروازی‌های کیسینجر فراتر از دانشگاه بود. او برای اندیشه‌ها مقاله می‌نوشت و در شورای امنیت ملی و وزارت امور خارجه امریکا در زمان روسای جمهور جان اف کندی و لیندون جانسون، سمت مشاور را به عهده گرفت.

کیسینجر در سال ۱۹۵۷ کتاب «جنگ اتمی و سیاست خارجی» را منتشر کرد. او در این کتاب نوشت که امریکا می‌تواند در یک جنگ هسته‌ای محدود پیروز شود.

این ایده در آن دوران طرفداران زیادی داشت. علاقه او به سیاست خارجی باعث شد به‌عنوان دستیار نلسون راکفلر، فرماندار نیویورک و یکی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری، انتخاب شود، و بعد از پیروزی ریچارد نیکسون در انتخابات سال ۱۹۶۸، پست مشاور امنیت ملی به کیسینجر پیشنهاد شد.

رابطه کیسینجر و نیکسون، یک رابطه پیچیده بود. نیکسون به توصیه‌های کیسینجر در روابط بین‌الملل اعتماد داشت. کیسینجر در سال ۱۹۶۸ از نیکسون حمایت کرد که این امر برای او منصب مشاور امنیت ملی کاخ سفید را به ارمغان آورد. اما در اواخر سال ۱۹۷۳، با درگیر شدن نیکسون در رسوائی واترگیت که منجر به پایان ریاست جمهوری او و استعفای ویلیام راجرز از سمت وزارت خارجه امریکا شد، کیسینجر سکان دیپلماسی امریکا را در دست گرفت و این سمت را تا ژانویه ۱۹۷۷ پس از شکست فورد از جیمی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری حفظ کرد.

او در یک رخداد بی‌سابقه که حاکی از نفوذ مطلقش بود، به مدت دو سال هم‌زمان مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه بود که طی این مدت توانست ایده «تنش‌زدائی» با بلوک شرق را پیش ببرد. او با این که سال‌ها در کابینه روسای جمهور امریکا نبود، اما هیچ‌گاه فرصت مشاوره به کاخ سفید را از دست نمی‌داد به‌طوری که همواره از پنت‌هاوس خود در منهن به واشینگتن در رفت‌وآمد بود. در حالی که بسیاری از هنری کیسینجر، به‌خاطر نقش و تجربه گسترده‌اش در عرصه روابط بین‌الملل دنیای سرمایه‌داری ستایش می‌کردند، منتقدان او، به نقش کیسینجر به‌ویژه در حمایت از کودتاها و حکومت‌های دیکتاتوری به ویژه در امریکا لاتین، اشاره می‌کنند. او حتی پس از کناره‌گیری از دولت امریکا، نقش سیاست‌مدار ارشد حزب در هر صورت رویکرد هنری کیسینجر به رویدادهای جهانی، در چارچوب جنگ سرد و رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی بود. او از نظریه‌پردازانی در عرصه سیاست خارجی محسوب می‌شد که نگاهی «عمل‌گرا» به منازعات و درگیری‌ها در سطح بین‌المللی داشت. کیسینجر وزیر خارجه وقت ایالات متحده در سال ۱۹۷۳، به‌همراه له دوک توو، همتای ویتنام شمالی به دلیل توافق برای پایان دادن به جنگ ویتنام برنده جایزه صلح نوبل شدند. اما له دوک توو به از پذیرش این جایزه خودداری کرد. با وجود امضای توافق صلح، جنگ دو سال بعد ادامه یافت. هنری کیسینجر در این دوران، در تحولات دیگری همچون جنگ ۱۹۷۳ یوم کیپور بین مصر و سوریه با اسرائیل و همچنین جنگ بین هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ نقش ایفا کرد. کیسینجر، همچنین در اوج جنگ سرد، طراح اصلی برقراری رابطه امریکا و چین بود.

هنری آلفرد کیسینجر ۱۰۰ سالگی حیات خود را در ۲۷ مه ۲۰۲۳، جشن می‌گیرد، منطقی است که به گذشته نگاه کنیم و میراث او را بررسی کنیم و ببینیم که او چگونه - چه مثبت و چه منفی - بر دنیایی که در آن نقش مهمی داشته، تأثیر گذاشته است. در ۱۰۰ سالگی، هنری کیسینجر هم به‌خاطر استراتژی دیپلماتیکش در دنیای سرمایه‌داری مورد ستایش قرار می‌گیرد و هم به‌خاطر تصمیماتش که به هزینه زیادی تمام شد، محکوم می‌شود. او باتجربه‌ترین سیاست‌مدار امریکاست و به‌جای گذشته بر آینده متمرکز است. برای حامیان، هنری کیسینجر در واقع یک نابغه دیپلماتیک است که بر عرصه‌های مختلف دنیای سیاست تسلط دارد؛ برای منتقدان، او یک جنایت‌کار جنگی است. اما برای بسیاری، او و میراث سیاسی‌اش در جایی میانه این دو دیدگاه قرار می‌گیرند. کیسینجر در طول دوران تحصیلش، با دقت پایه‌های فکری خود را به‌عنوان یک متفکر سیاسی ساخت و به‌زودی به‌مثابه یک استراتژیست برای روسای جمهور هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه خود را نشان داد اما در نهایت به سمت جمهوری‌خواهان متمایل شد. کیسینجر در ابتدا به‌عنوان مشاور سیاست خارجی و سپس به‌عنوان وزیر امور خارجه فعالیت داشت و در ادامه در پایان دادن به جنگ ویتنام، تنش‌زدائی با اتحاد جماهیر شوروی، باز کردن روابط امریکا با چین و باز ترسیم مرزهای چند کشور مشارکت داشت. کیسینجر را می‌توان به‌عنوان شخصیتی توصیف کرد که تأثیر گذار است، توان تحلیل درست و تغییر رویدادها را دارد و دنیایش بزرگ است.

جنگ ایالات متحده امریکا در ویتنام و قدرت نظامی امریکا در این کشور، از نگاه برخی تحلیل‌گران هیچ توجیه و بهانه‌ای نداشت و به همین دلیل، همه چیز را تحت‌الشعاع شدید خود قرار داد. کیسینجر و ریچارد نیکسون با رسیدن به قدرت، تمام قدرت خود را برای جلوگیری از شکست انجام دادند. اما، نحوه پایان جنگ ویتنام در نهایت منجر به ایجاد

کشوری شد که نهایتاً به سنگر سرمایه‌داری تبدیل گردید و این کشور، دست‌کم از نظر اقتصادی و سیاست‌های سرمایه‌داری، یک شریک مهم امریکا شد.

کیسینجر هم‌زمان با اتحاد جماهیر شوروی، اقداماتی را در جهت تنش‌زدایی پایه گذاشت و همچنین اولین گام‌ها در مسیر روابط کامل دیپلماتیک با چین برداشت که هر دو حامیان اصلی ویتنام بودند. برای کیسینجر، همه این‌ها یک استراتژی سیاسی بزرگ بود که هر کدام نقشی مهم، اما متمایز در یک هدف داشت: «ظهور امریکا به‌عنوان قدرت برتر جهانی.» بنابراین، این کیسینجر بود که با مهارت، ترتیبی داد که رئیس‌جمهور نیکسون اولین رئیس‌جمهور امریکا باشد که در مسیر برقراری روابط دیپلماتیک با مائو تسه تونگ دیدار می‌کند. در همان زمان، کیسینجر روند تنش‌زدایی را با اتحاد جماهیر شوروی را آغاز کرد که نهایتاً به کاهش زرادخانه‌های هسته‌ای استراتژیک منجر شد.

کیسینجر از رویدادهای خاورمیانه هم غافل نبود. در اکتبر ۱۹۷۳، اسرائیل در یوم کیپور، توسط ائتلافی از ارتش‌های عربی به رهبری مصر و سوریه مورد تهاجم قرار گرفت که در نهایت توسط نیروهای اسرائیلی شکست خوردند. برای برخی از اسرائیلی‌ها، کیسینجر زیاد دوست داشتنی نیست، چرا که ظاهر در اولین هفته مهم جنگ یوم کیپور، عرضه تسلیحات امریکائی به اسرائیل را متوقف کرد. اما این تاخیر تابعی از یک واقعیت سیاسی بود که هیچ‌کس، از جمله اسرائیل، فکر نمی‌کرد که ارتش اسرائیل واقعا به حمل‌ونقل هوایی عظیم سلاح نیاز دارد. در ارزیابی از رفتار کیسینجر در آن زمان، باید این واقعیت را در نظر گرفت که او به اسرائیل توصیه کرد که با آتش‌بس در روزهای ابتدایی جنگ موافقت نکند، زیرا در آن زمان اسرائیل سرزمینی را از دست داده بود. کیسینجر به نخست‌وزیر گلدای مایر هشدار داد که تنها زمانی باید با آتش‌بس موافقت کند که ارتش اسرائیل دست بالا را داشته باشد.

کیسینجر، هم‌زمان با درک و در نظر گرفتن خطرات از نظر دیپلماسی و نیز دسترسی به ذخایر نفت اعراب، مجموعه‌ای از سفرهای دیپلماتیک را آغاز کرد و به‌طور پیگیر بین اسرائیل و کشورهای منطقه رفت‌وآمد کرد تا صلحی پایدار برقرار کند. تلاش‌های او تا حدی موفق شد. دیگر اسرائیل مستقیماً توسط هیچ ارتش کشورهای منطقه مورد تهاجم قرار نگرفت، اگرچه تلاش‌های او هرگز به صلح کامل در این منطقه بی‌ثبات منجر نشد. نکته اصلی در مورد اقدامات کیسینجر در دهه ۱۹۷۰، این است که او از یک منشور ابرقدرت امریکائی پیروی می‌کرد. او فرصتی تاریخی برای جدا کردن مصر از اتحاد جماهیر شوروی و بیرون راندن مسکو از خاورمیانه و سپس آغاز روند حرکت مصر به سمت یک رابطه عادی با اسرائیل و غرب را در اهداف سیاسی خود قرار داد و پیگیری کرد.

کیسینجر در مسائل خاورمیانه، از منتقدان توافق هسته‌ای باراک اوباما با ایران بوده و تا آخر عمرش هم بود. چرا که او نگران پیشرفت‌های هژمونیک تهران و برنامه موشک‌های بالستیک آن بود. او از پیمان ابراهیم حمایت کرد و معتقد بود که واشنگتن باید بیشتر تلاش کند تا عربستان سعودی را وارد دایره صلح با اسرائیل کند. با این حال، او به اسرائیل‌سنجی در منطقه نیز توجه داشت.

در سال ۲۰۱۵، مجله Foreign Policy، کیسینجر را موثرترین وزیر امور خارجه در ۵۰ سال گذشته، با رتبه‌ای تقریباً دو برابر بالاتر از رتبه دوم جیمز بیکر و چهار برابری رتبه سوم مادلین آلبرایت، عنوان کرد. در واقع، در حالی که کیسینجر به‌طور رسمی تنها برای دو رئیس‌جمهور کار می‌کرد، به ندرت یک رهبر از هر یک از احزاب سیاسی نتوانسته است با او وارد بحث و گفت‌وگو و مشورت نشود. کیسینجر به ضرورت درک مبانی جاه‌طلبی‌ها و حساسیت‌های هر رقیب اعتقاد داشت، امری که به‌نظر می‌رسد بسیاری از رهبران معاصر به ویژه بایدن رئیس‌جمهوری فعلی امریکا، به آن کمتر توجه کرده‌اند. برای مثال، وقتی صحبت از چین می‌شود، کیسینجر می‌گوید که مقامات امریکائی می‌گویند چین خواهان سلطه بر جهان است... پاسخ این است که آن‌ها می‌خواهند قدرتمند باشند. آن‌ها

به سمت سلطه بر جهان به معنای هیتلری حرکت نمی‌کنند. آن‌ها این‌طور فکر نمی‌کنند یا هرگز به نظم جهانی فکر نکرده‌اند. تنش‌هایی که در حال حاضر در تنگه تایوان در جریان است و ترس از جنگ بر سر تایوان، نشان‌دهنده گسترش رهبری کیسینجر در سیاست خارجی آمریکا از دهه ۷۰ تا امروز است.

نفوذ کیسینجر در عرصه سیاست خارجی آمریکا پس از حضورش در مقام‌های دولتی نه تنها کاهش پیدا نکرد بلکه گسترش نیز یافت. هیلاری کلینتون، یکی از جانشینان هنری کیسینجر با وجود این‌که عضو حزب رقیب او بود اما از وی به‌عنوان «دوست» خود ستایش کرد.

هیلاری کلینتون گفته است که در دوره فعالیتش در مقام وزیر خارجه آمریکا بر روی «توصیه‌های» هنری کیسینجر حساب می‌کرد.



نیکسون و کیسینجر در راه سفر به چین، ۱۹۷۲

در این سال‌های اخیر که انتقاد از آن سیاست به جهت قدرتمند شدن چین و برآمد آن به‌عنوان رقیبی برای آمریکا بالا گرفته بود، او اصل سیاست را همچنان قابل دفاع می‌دانست. چنین می‌گفت:

«وقتی که ما درباره رابطه چین و آمریکا صحبت می‌کنیم، لازم است که آن را به دو فاز یا مرحله تقسیم کنیم. تا سال ۲۰۱۷ مناسبات ما مبتنی بر یک همکاری کم و بیش جاافتاده و غیرقابل مناقشه بود. هیچ‌کس نمی‌توانست تصورش را بکند که چین به‌لحاظ اقتصادی چنین رشد سریعی داشته باشد که بخواهد قدرت‌ش را به کرسی بنشاند... احتمالاً این نقصی در فهم و درک ما بود که نتوانستیم پیش‌بینی کنیم یک کشور در حال توسعه به‌سرعت به رقیب ما بدل می‌شود. البته نشانه‌ها از قبل قابل تشخیص بود، ولی دست‌کم ما می‌بایست از سال ۲۰۱۵ عاقل‌تر و دوربین‌تر می‌بودیم.»

او تا همین اواخر هم دغدغه برقراری و تداوم مناسباتی آرام و مبتنی بر همکاری میان پکن و واشینگتن را داشت و از این‌که به‌خاطر آن در صد سالگی هم به چین سفر کند، ابائی نداشت. تاکیدش این بود:

«چشم‌انداز هائی برای یک دیالوگ جدی میان دو کشور وجود دارد، ولی چینی‌ها در ایام اخیر با حجم بزرگی از اقدامات دشمنانه از سوی آمریکا روبه‌رو بوده‌اند، در حالی‌که ما هم با رفتار هائی غیرقابل قبول از سوی چین روبه‌رو بوده‌ایم. در مجموع پیچیدگی مناسبات میان آمریکا و چین چالش‌های بیش‌تری را به‌وجود آورده و مدیریت آن به رهبری توانمند نیازمند است.»

چین و تحولاتش آن‌قدر برای کیسینجر مهم بود که وی سال ۲۰۱۱ میلادی نیز کتابی با عنوان «On China» در رابطه با این کشور نوشت.

کیسینجر با دو سفرش به چین در سال ۱۹۷۱ توانست زمینه برگزاری اجلاسی بین نیکسون و «مائو تسه‌تونگ» رهبر حزب کمونیست چین را فراهم کند. تلاش‌های دیپلماتیک کیسینجر منجر به مبادلات اقتصادی و فرهنگی بین آمریکا و چین (دیپلماسی پینگ پنگ) شد. دو کشور به ۲۳ سال مخاصمه پایان دادند و روابط بین واشنگتن و پکن برقرار شد. هر چند عادی‌سازی کامل روابط آمریکا با چین تا سال ۱۹۷۹ محقق نشد اما تنش‌زدائی در روابط با چین و سفر نیکسون به این کشور از جمله دستاوردهای دیپلماتیک کیسینجر محسوب می‌شد.

حدود یک سال پیش نیز این استراتژیست معروف و کهنه‌کار حوزه سیاست خارجی آمریکا در سفری غیرمنتظره به چین، با مقامات این کشور دیدار کرد. این دیدار در حالی انجام شد که کیسینجر بارها نگرانی خود را از وقوع جنگ جهانی سوم به واسطه تنش‌های مزمی که میان واشنگتن و پکن رخ داده، اعلام کرده بود.



گرچه دیدار کیسینجر با مقامات چینی، خارج از سفرهای رسمی اعضای دولت بایدن به پکن محسوب می‌شد اما از نگاه ناظران در شکل‌گیری نوع خاصی از الگوهای بازدارندگی میان طرفین تأثیرگذار بود.

بنابراین کارشناسان، سفر اخیر کیسینجر به پکن را بازتابی از نگرانی شدید صاحبان فن در حوزه سیاست خارجی آمریکا نسبت به بازی نامتوازن، پرهزینه و خطرناک کاخ سفید در شرق آسیا قلمداد کردند.

اما رابطه تنگاتنگ با چین که یکی از انگیزه‌های اصلی دولت نیکسون در مهار و تضعیف شوروی بود، باعث نشد که کیسینجر از به جریان انداختن دیپلماسی محرمانه با مسکو هم پرهیز کند.

او با کرملین بر سر عقد اولین قرارداد کنترل تسلیحاتی میان دو ابرقدرت به توافق رسید و قرارداد معروف به سالت یک، که شمار موشک‌های اتمی قاره‌پیما را محدود می‌کرد، جزئی مهم از کارنامه او شد. توافقات بعدی در زمینه خلع‌سلاح و سفر تاریخی نیکسون به مسکو هم بر همین مبنا شکل گرفت.

این گفت‌وگوها در سال ۱۹۷۲ به امضای توافق «سالت -۱» بین نیکسون و «لئونید برژنف» انجامید.

همین مقوله موجب جلوگیری از چندین درگیری منطقه‌ای و وقوع جنگ هسته‌ای شد هرچند جان هزاران نفر را در آسیای جنوب شرقی، جنوب آفریقا در میان جزایر اقیانوس آرام و همه سرزمین‌هائی که چریک‌های کمونیست با دولت‌های جانشین قدرت‌های استعماری محلی در نبرد بودند، گرفت.

او گرچه ابتدا به سیاست دولت وقت المان غربی به رهبری ویلی برانت برای تنش‌زدائی میان دو ابرقدرت بدبین بود، ولی بعدتر از در همراهی با آن درآمد و همین همراهی راه را برای پیمان هلسینکی و تشکیل کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و استقرار نوعی از آرامش میان دو بلوک توأم با به رسمیت‌شناختن مرزها و حوزه‌های نفوذ پس از جنگ جهانی دوم و نیز تقویت ولو ضعیف مبانی حقوق بشر در کشورهای کمونیستی هموار کرد.

کیسینجر آنچه را در دوران حضور خود در کاخ سفید در مناسبات میان قدرت‌ها را رقم زد، در خاورمیانه نیز در ابعاد کوچک‌تری عملی کرد. او به‌رغم همبستگی تام و تمام با اسرائیل بارها میان این کشور و کشورهای عربی میانجی‌گری کرد و از جمله ممانعت از گسترده شدن جنگ یوم کیپور در سال ۱۹۷۳ هم در کارنامه او ثبت است.



دیدار هنری کیسینجر با انوار سادات، یک ماه پس از حمله مصر و سوریه به اسرائیل در سال ۱۹۷۳ پس از این جنگ، از جمله با اقدامات و تاکتیک‌های او بود که انور سادات، رئیس‌جمهور وقت مصر، از اتحاد با شوروی و از حلقه مقاومت اعراب علیه اسرائیل درآمد و زمینه برای عقد قرارداد کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۸ فراهم شد؛ قراردادی که قسمت نسبتاً قابل اعتنای آن در ارتباط با تحقق حقوق فلسطینی‌ها هیچ‌گاه اجرا نشد و بخشی از بحران کنونی در خاورمیانه هم ناشی از همین امر تلقی می‌شود.

حصول توافق کمپ دیوید در حالی بود که بسیاری ابتدا باور نمی‌کردند که یک یهودی بتواند در فضای ضدیهودی و ضداسرائیلی خاورمیانه و زیر تأثیرات جنگ‌های مکرر مصر و اسرائیل چنین موفقیتی را در میانجی‌گری رقم بزند. تا اواخر سال‌های ۱۹۶۰ شعار او این بود که باید دامنه جنگ ویتنام را گسترده کرد. این گونه بود که بمباران‌های گسترده ویتنام و کامبوج و لائوس رقم خورد.

شب کریسمس ۱۹۷۲ هنگامی که مذاکرات صلح با ویتنام شمالی در اوج خود بود، ب۵۲ها با صلاح‌دید شورای امنیت ملی آمریکا با محوریت کیسینجر روانه شدند تا باز هم بگویند، تا کمتر این تصور پیش آید که آمریکا از موضع ضعف وارد مذاکره شده است. خلبان‌ها به گفته خودشان به قدری در ارتفاع بالا پرواز می‌کردند که برایشان علی‌السویه بود که بمب‌شان به کجا می‌خورد. منتقدان می‌گفتند که کیسینجر خود نیز در دیپلماسی در قبال کشورهای به لحاظ استراتژیک کم‌اهمیت جهان همان رفتار خلبان ب۵۲ها را داشته است: با آن‌ها هرگونه که منافع آمریکا ایجاب کرد باید رفتار نمود. با این همه، سال ۱۹۷۳ خود او بود که قرارداد صلح ویتنام را سروسامان داد و همراه با لو دوک تو، مذاکره‌کننده ویتنامی نوبل صلح گرفت. لو دوک تو اما به این دلیل که صلح هنوز برقرار نشده بود از دریافت جایزه صلح امتناع کرد. دو نفر از پنج عضو کمیته نوبل نروژ در آن زمان، در اعتراض استعفا دادند. کیسینجر در حالی که جایزه را پذیرفت، برای این مراسم به نروژ سفر نکرد و بعداً تلاش بی‌ثمری برای بازگرداندن جایزه کرد.



لو دوک تو و هنری کسینجر مشترکا برنده جایزه صلح نوبل شدند

کم نیستند صاحب‌نظرانی که عقد قرارداد صلح پاریس در سال ۱۹۷۳ را تلاش و اشینگتن برای به تاخیر انداختن شکست قطعی در جنگ ویتنام تلقی می‌کنند. انگیزه این بود که خروج نیروهای امریکائی از ویتنام جنوبی تا حد ممکن به تاخیر بیافتد تا با تقویت موضع و وضعیت حکومت ویتنام جنوبی این حکومت در موقعیتی قرار گیرد که بتواند روی پای خود بایستد. این استراتژی اما موفق از کار درنیامد و پایان جنگ ویتنام به‌عنوان اولین شکست بزرگ برای امریکا از زمانی که پا در گستره بین‌المللی گذاشته بود تلقی شد.

هنری کسینجر رابطه تنگ و گرمی با محمدرضا شاه پهلوی داشت. «دکترین نیکسون یا دکترین گوام» که بر اساس آن مسئولیت حفظ امنیت و دفاع هر منطقه به عهده کشورهای دوست و متحد امریکا در همان منطقه گذاشته می‌شد و امریکا از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی و تسلیحاتی از آن‌ها پشتیبانی و حمایت می‌کرد هم عمدتاً از نظر و قلم وی نشئت گرفته بود.

این گونه بود که در ابتدای دهه ۱۳۵۰ ایران و عربستان سعودی به اهرم‌های حفظ امنیت در منطقه بدل شدند و چون عربستان از پس این نقش بر نمی‌آمد، ایران بود که ستون اصلی شد.

مهار و تضعیف حکومت بعثی عراق که کسینجر در طراحی‌اش نقش داشت نیز از طریق کمک به کردهای این کشور و با اتکا به حکومت شاه عملی شد. هر چند که بعدها وی در شکل‌گیری قرارداد الجزایر نقشی ولو غیر آشکار داشت تا «شاه بیش از اندازه سلاح انبار نکند و بلندپروازی‌اش مشکل‌ساز نشود.»

سال ۱۹۷۶، در بحبوحه انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا، شاه چه تلاش‌ها که نکرد تا او و مقام ارشدترش، یعنی جerald فورد، در کاخ سفید بمانند. قرعه اما به گونه‌ای دیگر افتاد و کارتر به میدان آمد و پایان رژیم شاه هم رقم خورد.



محمدرضا پهلوی، شاه ایران، و هنری کسینجر در کنفرانس خبری در گراند هتل در زوریخ سوئیس، ۱۹۷۵

داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی حکومت شاه و از صاحب‌نظران سیاسی آن دوران و دوران بعد از انقلاب، چند سالی پیش از فوت مقاله‌ای نوشت و افسوس خورد که چرا فورد و کیسینجر رأی نیاوردند، وگرنه از نظر او نه انقلابی می‌شد و نه:...

«دستگاه حکومت فورد اساساً همان دستگاه نیکسونی و با همان روحیه بود - مردانی چون کیسینجر وزیر خارجه و شل‌زینگر وزیر دفاع، با بینش ژرف استراتژیک و آشنائی از نزدیک با کارکرد قدرت، و اراده استوار برای جلوگیری از برهم خوردن تعادل به‌ویژه در حساس‌ترین مناطق جهان، از جمله حوزه خلیج فارس. نمی‌باید فراموش کرد که نیکسون، همهٔ عیب‌هایش به کنار، یکی از بزرگترین روسای جمهوری امریکا در سیاست خارجی بود و تنها دوگانه استثنائی ترومن و اچسون از ترکیب سهمگین او و کیسینجر درمی‌گذشت. با شکست فورد آن گروه کار دیده جای خود را به نورسیدگانی از رئیس‌جمهوری تا پائین داد؛ مردمانی بی‌اعتماد به خود و با تصورات مبهم و ناپخته که کمترین صلاحیت را برای اداره شرایط بحرانی داشتند؛ و در این‌جاست که ارتباط میان آن انتخابات و آن انقلاب آشکار می‌شود...»

کیسینجر در سال‌های اخیر هم توجه ویژه‌ای به پرونده هسته‌ای ایران و نوع رویکرد جمهوری اسلامی در منطقه داشت. او به‌رغم هشدار در باره «شکل‌گیری یک ایران هسته‌ای یا قدرتی که جمهوری اسلامی از رهگذر جنگ‌های نیابتی به هم زده است»، کمتر تأکیدی بر استفاده از گزینه نظامی در این بحران‌ها داشت.

توصیه‌اش به مقام‌های اسرائیلی و امریکائی متمایل به چنین راه‌حلهائی هم این بود که فکر روزهای بعد از حمله را بکنند تا محتاط‌تر شوند. او در تأمین منافع امنیتی امریکا و اسرائیل استفاده از اهرم‌های فشار غیرنظامی و شکل‌دهی به اتحادهای منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی را گزینه کاراتری می‌دانست.

کیسینجر، تا پیش از جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲ با پوتین هم مناسباتی گرم داشت و «ملاحظه منافع و دغدغه‌های امنیتی روسیه» را از الزامات توجه درست به «معادلات قدرت در جهان» می‌دانست. در مورد ارزیابی پوتین، که فروپاشی اتحاد شوروی را «بزرگترین فاجعه ژئواستراتژیک قرن بیستم» توصیف کرد، نیز با او تفاهم داشت.



دیدار کیسینجر و پوتین در سال ۲۰۱۲

سال ۲۰۰۸ که جنگ روسیه و گرجستان درگرفت، به غرب هشدار داد که مواظب باشد روسیه را منزوی نکند. اشغال کریمه از سوی روسیه هم بیش از آن‌که انتقاد کیسینجر را به دنبال بیاورد، به هشدار او به اوکراین رسید که تلاش کند کشوری بی‌طرف بماند و فکر عضویت در ناتو را از سر به در کند.

با شروع جنگ روسیه علیه اوکراین در سال گذشته، پیشنهاد کیسینجر این بود که بهتر است اوکراین در پی عقب‌راندن تقریباً ممکن روسیه از خاک خود نباشد و با همین وضعیت با روسیه از در مذاکره درآید. زلنسکی، رئیس‌جمهور

اوکراین، در واکنش، با شبیه‌کردن حمله روسیه به اوکراین با حمله المان هیتلری به لهستان در سال ۱۹۳۸، کیسینجر را متهم کرد که «تقویمش روی قبل از ۱۹۳۸ ایستاده و با تقویم و تحولات همه این سال‌ها بیگانه است.»

کیسینجر پیش از بحران اوکراین در مصاحبه مارس ۲۰۱۹ با «میخائیل گوسمن» معاون اول مدیر کل تاس، روسیه را کشوری بزرگ با تاریخ بزرگ خواند و اعتراف کرد که تصور نظامی بین‌المللی که روسیه در آن نقش اصلی را نداشته باشد، برایش دشوار است. کیسینجر در آن زمان گفت که روسیه باید در تمام مسائل جهان حرفی برای گفتن داشته باشد و در نهایت این نقش خود را خواهد داشت.

پنجاه و ششمین وزیر خارجه آمریکا در مصاحبه با «اکونومیست» اعلام کرده بود که پیشنهادات روسیه در سال ۲۰۲۱ برای تضمین‌های امنیتی می‌توانست مبنائی برای گفت‌وگو میان مسکو و واشنگتن باشد اما دولت آمریکا آن را جدی نگرفت. او بن‌بست و تنش میان آمریکا و چین را تهدید اصلی برای صلح و موجودیت بشریت امروز توصیف کرد.

وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی پیشین آمریکا در مصاحبه‌ای با «وال استریت ژورنال» با بیان این‌که تلاش آمریکا برای به عضویت درآوردن اوکراین در ناتو یک اشتباه جدی بود و به جنگ کنونی منجر شد، در عین حال از عملکرد دولت «جو بایدن» در مورد اوکراین حمایت کرد.

اما اوایل سال جاری کیسینجر تغییر عقیده داد و در چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای بی‌طرفی اوکراین را دیگر فاقد موضوعیت دانست و عضویت این کشور در ناتو را که همیشه مخالف آن بود امری متناسب و سنجیده توصیف کرد.

اما وقتی صحبت از روسیه و اوکراین به میان می‌آید، کیسینجر اظهار می‌کند که نتیجه مطلوب برای برخی، تضعیف روسیه است که در اثر جنگ ناتوان شده است؛ اما من مخالفم. روسیه با وجود تمام تمایل خود به خشونت، کمک‌های تعیین‌کننده‌ای به موازنه جهانی و توازن قوا برای بیش از پانصد سال کرده است و نقش تاریخی آن نباید تحقیر شود.

رویکرد کیسینجر، همان Realpolitik است البته خود کیسینجر از طرفداران پروپا قرص این رویکرد بوده است. تمایل او به این‌که اصول حقوق بین‌الملل و حقوق بشر را نه به‌عنوان مهم‌ترین، بلکه صرفاً عاملی در معادلات سیاست‌هایش بداند، حامیان حقوق بشر در سراسر جهان را به محض شنیدن نام او در معرض نگرانی و انتقاد قرار داده است.

کیسینجر اغلب در مورد خطراتی که هوش مصنوعی برای جهان ایجاد می‌کند، هشدار داده است. او با قرار دادن هوش مصنوعی در ردیف همان خطر سلاح‌های هسته‌ای، به جوان‌تر خود هشدار می‌داد که این یک مشکل کاملاً جدید است. یک هشدار جدی توسط سیاست‌مدار کهنه‌کاری که همه چیز را دیده و تجربه کرده است. کیسینجر در عصر هوش مصنوعی نگران آینده جهان شده است، زیرا ماشین‌های پیشرفته فرآیندهای تصمیم‌گیری مرتبط با بازدارندگی و جنگ هسته‌ای را بدون توجه به ابعاد پنهان این پدیده در دست می‌گیرند. او نگران است که هوش مصنوعی رقابت چین و آمریکا را نیز افزایش دهد. او هشدار می‌دهد که ما در مسیر رویارویی قدرتهای بزرگ هستیم.

او، قدرت سیاست خارجی را در کاخ سفید متمرکز کرد. به لطف اقدامات کیسینجر، مشاور امنیت ملی همچنان مهم‌ترین عنصر اجرای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمریکا بود. از نگاه وی، تقریباً در هر دولتی و در حوزه سیاست خارجی، حساس‌ترین وظایف بر عهده مشاور امنیتی است نه وزیر امور خارجه. او همچنین شورای امنیت ملی، به‌عنوان دستگاه مشورتی رئیس‌جمهور که در آن زمان تنها سه دهه از عمرش می‌گذشت را گسترش داد. مشاور امنیت ملی، که مشمول تائید سنا نیست و اغلب در مقابل رئیس‌جمهور پاسخگو است، برای سیاست‌گذاری خارجی ضروری شده است.

کیسینجر، مدلی را ایجاد کرد که سیاست خارجی را مانند شطرنج بازی کنند و مجبور نباشند در داخل کشور پاسخ‌گوی پیامدهای فاجعه‌بار سایر کشورها باشند. این مدل تقریباً تأثیر عمده‌ای بر نحوه رفتار رهبران امریکا و حتی تا حدودی در سطح بین‌المللی داشته است. در کنفرانسی در سال ۲۰۰۶ پیرامون ویتنام، از کیسینجر پرسیده شد: «آیا چیزی وجود دارد که بخواهید برای آن عذرخواهی کنید؟ کیسینجر این سؤال را بسیار نامناسب خواند و گفت: ما باید با این فرض شروع کنیم که افراد با در نظر گرفتن منافع ملی تصمیمات جدی می‌گیرند.»

«سلاح‌های هسته‌ای و سیاست خارجی» (۱۹۵۷) اولین کتاب پروفیسور جوان بود، اثری درباره چگونگی انطباق سلاح‌های جدید و فوق مخرب با الزامات دیپلماسی که عرصه سیاست خارجی را متحول کرد.

اطلاعات منتشر شده در امریکا نشان می‌دهد که در سال ۱۹۷۶، علیرغم تشخیص واشنگتن مبنی بر وجود خطر درگیری مستقیم با مسکو در صورت وقوع جنگ داخلی آنگولا، کیسینجر از عملیات نظامی علیه کوبا به عنوان پاسخی به حمایت نظامی هاوانا از دولت مرکزی حمایت کرد؛ این تجاوزگری امریکا باعث شد تا برخی از فعالان حقوق بشر، کیسینجر را به ارتکاب جنایات جنگی متهم کنند.

«نیک ترس» نویسنده مشهور امریکائی در زمینه جنگ ویتنام، در وب‌سایت «اینترسپت» آمار و شواهدی گزارش نشده از حملات امریکا در دوران وزارت خارجه کیسینجر ارائه داده است که طی آن صدها غیرنظامی کامبوجی کشته یا زخمی شدند.

در این گزارش آمده است: بن کی یرنان، مدیر سابق برنامه مطالعات نسل‌کشی در دانشگاه ییل و یکی از برجسته‌ترین مقامات در کارزار هوایی ایالات متحده در کامبوج، کیسینجر را مسئول کشته شدن ۱۵ هزار غیرنظامی در حملات در کامبوج و به عبارتی شش برابر بیشتر از جان باختگان غیرنظامی امریکا در حملات هوایی ۱۱ سپتامبر می‌داند. این شمار از جان‌باختگان، مسائلی را برای کارشناسان مطرح کرده است که مستلزم تلاش مجدد برای پاسخ‌گو کردن او در قبال جنایات جنگی‌اش است.

این گزارشات اعم از حملات عمدی در داخل کامبوج و حملات اتفاقی نیروهای امریکائی در مرز ویتنام جنوبی، به ندرت از طریق کانال‌های نظامی گزارش می‌شد و عمدتاً در تاریخ گم شده‌اند.

پرونده‌های ارتش و مصاحبه با بازماندگان کامبوجی، پرسنل نظامی امریکائی، افراد مورد اعتماد کیسینجر و کارشناسان نشان می‌دهد که معافیت از مجازات از کاخ سفید به سربازان امریکائی در میدان تسری یافت. مجموع مصاحبه‌ها و اسناد حاکی از عدم توجه همیشگی به زندگی مردم کامبوج است.

کیسینجر که معمار اصلی سیاست جنگی امریکا در جنوب شرقی آسیا بود و تقریباً به جایگاهی هم ردیف رئیس‌جمهور در چنین موضوعاتی دست پیدا کرد، به مدت چندین دهه از سوالات مربوط به بمباران کامبوج طفره رفت و نیمی از عمر خود را صرف طفره رفتن از بیان واقعیت درباره نقش خود در کشتار آن‌جا کرد.

از ننگه ناظران، کیسینجر و نیکسون مسئول حملاتی بودند که صدها هزار کامبوجی را کشته، زخمی یا آواره و زمینه را برای نسل‌کشی اعضای حزب کمونیست کامبوج فراهم کردند. کیسینجر و دستیارانش مکرر سربازان ویتنام شمالی و چریک‌های ویتنام جنوبی را که از این کشور به عنوان پایگاه و مرکز تدارکات استفاده می‌کردند، مقصر جنگ امریکا در کامبوج می‌دانستند در حالی که به دخالت امریکا توجهی نداشتند.

چندین دهه بعد، بازماندگان هنوز دلیل مورد حمله قرار گرفتن، معلول یا کشته شدن بسیاری از عزیزان خود را نمی‌دانند. آن‌ها نمی‌دانند رنج آن‌ها عمدتاً به‌خاطر مردی به نام هنری کیسینجر و نقشه‌های شکست خورده او برای

دستیابی به «پایان شرافتمندانه جنگ در ویتنام» است که این وعده را به دلیل گسترش، تشدید و طولانی کردن این جنگ به نیکسون داده بود.

در مجموع، نقاط تاریک کارنامه هنری کیسینجر که منتقدان وی به آن‌ها اشاره می‌کنند، کم و بیش محصول اتخاذ رویکرد «سیاست واقع‌گرایانه» در دیپلماسی است. منتقدان هنری کیسینجر حمایت او از سرنگونی دولت سالوادور آلنده در شیلی، بمباران کامبوج و به رسمیت شناختن اشغال تیمور شرقی از سوی اندونزی را در کارنامه وی نکوهش می‌کنند.

میراث دیگر کیسینجر این است که در طول دوران حرفه‌ای خود، جامعه تجاری را به نخبگان سیاست خارجی در دولت متصل کرد. در سال ۱۹۸۲، او Kissinger Associates را راه‌اندازی و برخی از قدرتمندترین همکاران خود را از تیم امنیت ملی استخدام کرد. این شرکت به بانک‌های بزرگ، شرکت‌های چندملیتی و موسسات مالی، از جمله American Express، Anheuser-Busch، Coca-Cola، Heinz، Fiat، Volvo، Ericsson و Daewoo مشاوره می‌داد. جانشینان او این روند را دنبال کرده‌اند. برنت اسکوکرافت بعداً شرکت خود را راه‌اندازی کرد. مادلین آلبرایت، ویلیام کوهن و سندی برگر، پس از خدمت در دولت کلینتون، هر کدام مشاوره‌های خود را راه‌اندازی کردند. کاندولیزا رایس و رابرت گیتس، با هم یک شرکت تاسیس کردند و بلینکن در سال ۲۰۱۷ با رهبران امنیت ملی دولت اوباما متحد شد تا پیش از پیوستن به دولت بایدن، گروه مشاوران WestExec را برای مشاوره شرکت‌های فناوری، امور مالی و پیمان‌کاران نظامی تاسیس کند.

آثار برجسته او برای کسانی که به مطالعه سیاست بین‌الملل می‌پردازند، با کتاب جهان اعاده شده (درباره کنگره وین که به جنگ‌های ناپلئونی پایان داد) شروع می‌شود و از طریق خاطرات سه جلدی خود از خدمات دولتی؛ به کتاب‌های جدیدتر دیپلماسی، نظم جهانی، بحران، درباره چین، و اخیراً رهبری: شش مطالعه در استراتژی جهانی ادامه پیدا می‌کند. همه این‌ها او را در خط مقدم گفت‌مان سیاست بین‌الملل نگه داشت و رهبران جهانی هنوز هم برای پیدا کردن راهی برای رسیدن به دفتر او در نیویورک تلاش می‌کردند. در این آثار و تعاملات، کیسینجر یک دیدگاه استراتژیک واقعی را ترویج می‌کند. در مجموع، نمی‌توان انکار کرد که کیسینجر یکی از نظریه‌پردازان بزرگ سیاست بین‌الملل در عصر مدرن سرمایه‌داری است. اکنون جهان و در راس همه امریکا، یک استراتژیست سیاسی خود را از دست داد. کتاب «رهبری: شش مطالعه در استراتژی جهانی»، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های کیسینجر و روایت او از جهان است. کیسینجر در این کتاب قصد دارد توانایی رهبران بزرگ را نه تنها در مواجهه موفق با شرایطی که با آن مواجه بوده‌اند نشان دهد بلکه توانایی آنان در تغییر محیط پیرامونی‌شان را نیز به نمایش بگذارد.

رهبرانی که کیسینجر برای بررسی انتخاب کرده بخش وسیعی از تاریخ نیمه دوم قرن بیستم را پوشش می‌دهند. او «کنراد آدناور» اولین صدراعظم جمهوری فدرال آلمان را مردی متواضع نشان می‌دهد که بار اخلاقی شکست هیتلر را به دوش می‌کشد. او آدناور را به قدری قوی می‌داند که توانست به کشور تقسیم شده‌اش «شجاعت شروع دوباره» این بار با دموکراسی‌ای استوار را بخشد. او در کتاب اش می‌نویسد آدناور به اندازه کافی عاقل بود که نیاز به یک اروپای فدرال را درک کند. او با علاقه به «شارل دوگل» و «لی کوان یو» معماران فرانسه پس از جنگ و سنگاپور مدرن می‌پردازد.

فصل مربوط به «ریچارد نیکسون»، رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده و تا حدی «انور سادات» رئیس‌جمهور اسبق مصر عمدتاً به بازگویی آن چه که کیسینجر پیش‌تر بارها در در مورد خروج امریکا از ویتنام، گشایش روابط با چین و نوع مواجهه با این موارد نوشته اختصاص یافته است. کیسینجر از جنگ ۱۹۷۳ مصر با اسرائیل و پیامدهای دیپلماتیک

آن منازعه از جمله پیمان کمپ دیوید می‌گوید. او آن پیمان را بخشی از تلاش گسترده‌تر (و در نهایت شکست خورده) سادات برای ایجاد «نظم جدید در خاورمیانه» می‌خواند. کیسینجر در بخش پایانی کتاب خود به «مارگارت تاچر» نخست وزیر اسبق بریتانیا می‌پردازد فردی که از دید کیسینجر به دلیل نجات بریتانیا از ماریپچ انحطاط قابل ستایش است.

کیسینجر در کتاب خود می‌نویسد شش رهبری که برای بررسی انتخاب کرده «معماران نظم بین‌المللی» دوران پس از جنگ بوده‌اند.

امریکائی‌ها احتمالاً شارل دوگل را به‌عنوان متحد متکبر خود در جنگ جهانی دوم قلمداد می‌کنند. با این وجود، کیسینجر در توصیف دوگل مردی کاملاً متفاوت را به ما نشان می‌دهد که دارای بینش نظامی بزرگ و مواهب سیاسی فوق‌العاده‌ای بوده است. در ژوئن ۱۹۴۰ میلادی دوگل جوان‌ترین ژنرال فرانسه بود. او پس از نزدیک شدن نیروهای المانی به پاریس به لندن پرواز کرد و تنها از طریق یونیفورم نظامی و صدایش خود را به عنوان رهبر مقاومت فرانسه معرفی کرد.

او «وینستون چرچیل»، نخست وزیر بریتانیا را متقاعد کرد که وی را به‌عنوان «رهبر فرانسویان آزاد» به رسمیت بشناسد و به نیروهای دوگل این اختیار را بدهد که به عنوان واحدهای خودمختار عمل کنند. کیسینجر می‌گوید آن چه در مورد دوگل دیده می‌شود به‌عمل در آوردن این جمله است: «سیاست هنر ممکن نبود بلکه هنر اراده بود.»

اصطکاک روابط دوگل با متحدان دوران جنگ‌اش ناشی از اهداف متفاوتی بود: ایالات متحده و بریتانیا به دنبال شکست المان بودند در حالی که دوگل روی از بین بردن دولت ویشی و «بازگرداندن ایمان فرانسه به‌خود» متمرکز شده بود. در اواخر سال ۱۹۴۴ میلادی در حالی که جنگ هنوز پیروز نشده بود دوگل به این نتیجه رسید که فرانسه باید به‌عنوان یک بازیگر مستقل وارد دیپلماسی بین‌المللی شود و متعهد شد با «ژوزف استالین» رهبر وقت شوروی ملاقات کند. همان‌طور که کیسینجر نقل می‌کند دوگل که نمی‌توانست به‌طور مستقیم با هواپیمای فرانسوی به طور ایمن به مسکو برسد مسیری را طی کرد که «از طریق قاهره و تهران به باکو در دریای خزر و به دنبال آن یک سفر پنج روزه با قطار ویژه» به روسیه می‌رسید و موفق شد اولین رهبر متفقین باشد که در مورد حل و فصل مسائل مرتبط با دوره پس از جنگ با رهبر شوروی گفت‌وگو کند.

کیسینجر مانورهای پیچیده‌ای را دنبال می‌کند که دوگل از طریق آن به قدرت بازگشت و ریاست جمهوری قدرتمند جمهوری پنجم را تاسیس کرد. کیسینجر، خاطرنشان می‌سازد که بیش از نیم قرن پس از مرگ دوگل سیاست خارجی فرانسه هنوز می‌تواند گولبستی نامیده شود. او در طول تاریخ به‌عنوان یک شخصیت منزوی قدم می‌زند: گوشه‌گیر، عمیق، شجاع، منضبط، الهام‌بخش و کاملاً متعهد به ارزش‌ها و دیدگاه خود.

کیسینجر به‌طور مشابه «لی کوان یو» بنیان‌گذار سنگاپور مدرن را نیز مورد تحسین قرار می‌دهد. همانند دوگل، لی نیز یک خواسته داشت: یک کشور موفق و باثبات.

لی کوان یو در مدت سه دهه زمامداری‌اش یک جزیره کوچک و فقیر خانه جمعیت متلاشی شده چینی، هندی و مالائی بدون تاریخ، زبان یا فرهنگ مشترک را به یک کشور منسجم با بالاترین درآمد سرانه در آسیا تبدیل کرد. او موفق شد تا حدی این کار را از طریق سرکوب سریع مخالفان سیاسی و سپس زمامداری بدون چالش انجام دهد. او در سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی خود و هم‌چنین در ایجاد روحیه ملی «موفقیت مشترک» نوآوری خارق‌العاده‌ای داشت و چهار زبان رسمی-مالائی، ماندارین، تامیل و انگلیسی را به رسمیت شناخت.

او با فساد مبارزه کرد، آلودگی را کاهش داد، درخت کاشت و گزارشی هفتگی در مورد تمیزی سرویس‌های بهداشتی در فرودگاه‌های سنگاپور را دریافت می‌کرد جایی که ممکن است اولین تصورات سرمایه‌گذاران خارجی از یک کشور شکل گیرد. کیسینجر می‌گوید لی توان‌ترین نیروهای مسلح را در آسیای جنوب شرقی ایجاد کرد.

کیسینجر، با احتیاط به این نتیجه می‌رسد که رشد اقتصادی ممکن است برای حفظ انسجام اجتماعی سنگاپور کافی نباشد. سیاست خارجی لی نیز ماهرانه بود. او کشورهای همسایه یعنی مالزی و اندونزی را کنار گذاشت و در مواجهه با تهدید قدرت‌های بزرگ از سنگاپور به‌عنوان «موش» در میان «فیل‌ها» یاد کرد و سپس به مطالعه دقیق عادات فیل‌ها پرداخت. در نهایت او به مشاور محترم پکن و واشنگتن تبدیل شد.

او، به امریکا توصیه کرد که «از ابتدا با چین به عنوان یک دشمن رفتار نکند» تا مبدا پکن را به «توسعه یک استراتژی متقابل برای نابودی نفوذ ایالات متحده در آسیا-اقیانوسیه» سوق دهد.

او هم چنین به حاکمان چین هشدار داد که بسیار حیاتی است که چینی‌های جوان «از اشتباهاتی که چین در نتیجه غرور و افراط در ایدئولوژی گرائی مرتکب شده بود آگاه شوند» و یاد بگیرند که «با فروتنی و مسئولیت‌پذیری با آینده روبه‌رو شوند.» «لی» پیش از بسیاری از افراد دیگر معضلاتی را که رشد چین به ویژه برای واشنگتن ایجاد می‌کرد درک کرده بود و از رهبران دو سوی اقیانوس آرام خواست تا از تبدیل این رقابت اجتناب‌ناپذیر به جنگ جلوگیری کنند. کیسینجر، در فصلی از کتاب درباره نیکسون رویکرد دفاع از او را اتخاذ کرده است. آنچه در کتاب اخیر او تازه به نظر می‌رسد بحث طولانی در مورد بحران ۱۹۷۱ میلادی در مناطقی است که در آن زمان بخش‌های جدا شده شرق و غرب پاکستان بودند. در آن سال نیروهای مسلح غرب پاکستان تحت حمایت امریکا حدود ۳۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ نفر را در شرق پاکستان را قتل‌عام کردند و حدود ده میلیون پناهنده را به هند راندند. بحران زمانی به وجود آمد که رای دهنندگان در شرق پاکستان رهبری را انتخاب کردند که خواستار خودمختاری منطقه از پاکستان بود.

ژنرال «یحیی خان»، دیکتاتور نظامی وقت آن کشور به ارتش پاکستان دستور داد تا دولت منطقه‌ای تازه منتخب را سرکوب کنند. ایالات متحده به‌طور علنی یا خصوصی با این اقدام مخالفتی نکرد و نیکسون و کیسینجر به ارائه مخفیانه تسلیحات به پاکستان از جمله جت‌های جنگنده اف-۱۰۴ و مهمات و قطعات یدکی آن ادامه دادند. این در حالی‌ست که حقوق‌دانان وزارت خارجه امریکا، پنتاگون و کارکنان کاخ سفید درباره غیرقانونی بودن این تصمیم هشدار دادند.

سرانجام «این‌دیرا گاندی»، نخست‌وزیر هند تصمیم گرفت که تنها راه برای جلوگیری از سیل پناهجویان پایان دادن به کشتار است. هند به شرق پاکستان حمله کرد و ارتش پاکستان را در هم شکست اقدامی که در نهایت منجر به تاسیس بنگلادش مستقل شد. با این وجود، هند با وجود موضع عدم تعهد خود در آن زمان به تازگی یک پیمان دوستی و کمک نظامی با اتحاد جماهیر شوروی منعقد کرده بود.

کیسینجر، مدعی است که این پیمان مناقشه را «از یک چالش منطقه‌ای و بشردوستانه به یک بحران با ابعاد استراتژیکی جهانی تبدیل کرد.» در واقع، نیکسون در طول تهاجم کشتی‌هائی را از ناوگان هفتم ایالات متحده به خلیج بنگال فرستاد و از چین خواست تا هند را با انتقال نیروها به مرز مشترک دو کشور تهدید کند.

کیسینجر، می‌نویسد پاکستان «از پیش به‌شدت مسلح بود» و مخالفت ایالات متحده با این واقعیت نتیجه‌ای جز «کاهش اهرم نفوذ امریکا» را به همراه نمی‌داشت.

در این میان، احساسات شروارانه و ضد هندی نیز در کار بوده است. کیسینجر می‌گوید نیکسون در گفتگوهایش با او گفته بود آن چه هند واقعا به آن نیاز دارد یک «قحطی گسترده» است و او نمی‌تواند درک کند که «چرا در آن کشور لعنتی (هند) کسی تولید مثل می‌کند.» آن دو در گفت‌وگوهای خود از این‌دیرا گاندی به‌عنوان «عوضی پیر» یا «جادوگر»

یاد کرده بودند. کیسینجر، در بخش دیگری از کتاب می‌نویسد که ایالات متحده نمی‌توانست اجازه دهد تباری هند و شوروی باعث تجاوز آن دو کشور به یکی از دوستان و متحدان امریکا شود.

کیسینجر، در فصل پایانی کتاب خود اشاره می‌کند که سوژه‌های مورد مطالعه او در دورانی پلائی زندگی می‌کردند در زمانی که نظام اشرافی نسل پیشین رهبرانی را به وجود آورده بود که در حال ادغام با شایسته‌سالاری جدید و طبقه متوسط بودند. رهبری شایسته‌سالار که پس از جنگ جهانی اول به وجود آمد هوش، آموزش و تلاش را مسیر موفقیت قرار داد. با این وجود، به نظر کیسینجر، اکنون شایسته‌سالاری در حال تزلزل است.

ادعای کیسینجر، مبنی بر این‌که «دانشگاه‌های اندکی آموزش دولتی را ارائه می‌دهند» گسترش قابل توجه مدارس سیاستگذاری عمومی در دهه‌های اخیر را که دقیقاً به ارائه آن اختصاص داده شده‌اند نادیده می‌گیرد.

علاوه بر این، او ابراز تاسف می‌کند که نخبگان امروزی «کمتر از تعهدات صحبت می‌کنند تا از ابراز وجود یا پیشرفت خود.» به نظر می‌رسد این فرض مبتنی بر این ایده است که تعهد اجتماعی تنها در خدمات دولتی قابل بیان است. کیسینجر، در این نگاه فعالیت سازمان‌های غیردولتی و موسسات خیریه را نادیده می‌گیرد.

کیسینجر، درباره چینی نیز کتاب مفصلی نوشته است. او، کتاب چین را با این جمله آغاز می‌کند: «ملت‌هایی که از دیرینه تاریخی برخوردارند، همواره میل دارند خودشان را جاودانه پنداشته و آثار و روایت اصالت و خاستگاهشان را ارج بنهند. یکی از ویژگی‌های تمدن چین این است که اساساً نقطه آغازی برای آن نمی‌توان قایل شد. ظهور آن در تاریخ، بیش‌تر شبیه به یک پدیده خودانتظام طبیعی بوده است تا یک «کشور» به‌معنای امروزی آن.»

کیسینجر، می‌نویسد: «میراث کنفوسیوس، که پیروانش را به وحدت و همدلی ترغیب می‌کرد، چیزی شبیه ترکیب کتاب مقدس و قانون اساسی است.»

کیسینجر، در آخرین کتابش، تحت عنوان «نظم جهانی» می‌نویسد: «من در طول حیاتم شاهد چهار جنگ بوده‌ام که هرکدام با هیجان زیاد و حمایت عمومی آغاز شد، اما ما در سه مورد وادار به عقب‌نشینی یک‌طرفه شدیم. تست یک سیاست در این است که چگونه پایان می‌گیرد، نه این‌که چگونه آغاز شده است... سیاست خارجی افسانه پیشرفت با پایانی مسرت‌بخش نیست، بلکه فرآیندی بی‌پایان از توازن و نارضایی‌ها است.» در نقل‌قولی از رساله «صلح جاویدان» اثر «امانوئل کانت» فیلسوف نام‌آشنا، کیسینجر زنگ خطر نهائی را به صدا در می‌آورد: «صلح پایدار و همیشگی، از یکی از دو راه ممکن در جهان برقرار خواهد شد، یا از راه بصیرت و خرد انسانی، یا از طریق جنگ و ستیز و فجایی آن‌چنان هولناک که سرانجامش بن بست است و راه دیگری جز صلح پیش رو نخواهد بود.»

در دو جلد خاطرات سیاسی خود که مجموعاً ۸۰۰ صفحه است، کیسینجر کمتر از ۲۰ صفحه را به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و روابط ایران و امریکا اختصاص داده است. دلیل آن این بوده که علاقه‌ای به مرور این تاریخ دردناک نداشته است؟ او هیچ کتاب مستقلاً هم درباره ایران ننوشت و یا در سایر آثار، بخش مهمی از آن را به ایران اختصاص نداد، در حالی که بخش موثری از دوره ماموریتش را در ارتباط با ایران گذراند.

بعضی شخصیت‌ها در طول تاریخ، بیش از آن‌که به سوابق، مدارج علمی و افتخارات‌شان شناخته شوند به سخنانی که گفته‌اند، مشهورند؛ هنری کیسینجر نیز یکی از همان آدم‌هاست. کیسینجر در دولت‌های نیکسون و جerald فورد وزیر خارجه امریکا و مشاور امنیت ملی بوده است.

کیسینجر در هیات سیاست دفاعی که به رهبری پنتاگون مشاوره می‌داد، فهرست مشتریان شرکت خود را همچنان به‌عنوان یک راز محرمانه باقی مانده گذاشته است. میراث کیسینجر به‌عنوان استراتژیست جنگ سرد، همچنان پابرجا

مانده است و از همتایان خود بیش‌تر عمر کرد و تا آخر عمرش نیز همواره افکار سیاسی خود را پیگیرانه تبلیغ و ترویج کرد.

هنری کیسینجر از سیاستمداران پیش از خودش دو نفر را به‌عنوان الگو می‌شناخت: مترینخ و کاسلری. شاخصه هر دو این بود: دیپلماسی را باید با دوزدن و عدم مشارکت افکار عمومی به اجرا درآورد.

وجه این سیاستمدار کارگشته اما همسو با صفحات سیاه تاریخ امریکا، مانند حمایت از کودتای ۱۹۷۳ در شیلی یا حمله به تیمور شرقی در سال ۱۹۷۵ و به‌ویژه جنگ ویتنام تا حدود زیادی نزد منتقدان مخدوش شد.

در پی ناکامی فوردم در انتخابات سال ۱۹۷۶، کیسینجر هم سیاست را ترک کرد و با پیوستن به مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی دانشگاه جورج تاون به عرصه آکادمیک بازگشت. او بعدها در سال ۱۹۸۲ شرکت مشاوره بین‌المللی «کیسینجر آسوشیتس» را تاسیس کرد.

نفوذ کیسینجر بر سیاست جهانی بسیار گسترده بود و به نوشته روزنامه هیل، حتی پس از ترک کاخ سفید، به‌عنوان یک صدای «بسیار تاثیرگذار» در امور ملی باقی ماند و به نقش مشورتی‌اش ادامه داد.

هنری کیسینجر در زمان حیاتش چند کتاب منتشر کرد که آخرین آن‌ها با عنوان «رهبری؛ شش مطالعه در راهبرد جهانی» سال ۲۰۲۲ منتشر شد.

هنری کیسینجر، دیپلماتی عمل‌گرا و معتقد به «رنال پولیتیک» یا «سیاست واقع‌گرایانه» بود. او مخاطبان را به واسطه تجربه زیاد در عرصه سیاست خارجی جذب خود می‌کرد و با وجود تحسین از سوی برخی به‌عنوان یک سیاستمدار برجسته، مورد تنفر برخی منتقدان به‌عنوان جنایت‌کار جنگی بود.

همان‌طور که گاردین می‌نویسد، هنری کیسینجر از آن دسته سیاستمدارانی است که از منظر دو طیف سیاسی چپ و راست میراث متفاوتی به جا گذاشته است.

راست‌گرایان هنری کیسینجر را به عنوان سیاستمداری باهوش و دیپلماتی چیره‌دست می‌ستایند که کارنامه سیاسی‌اش به نفع امریکا بود. با این حال برخی سیاست‌های او همچنان بحث‌برانگیزند. از نظر چپ‌گرایان، به سیاست‌های او در شیلی، پاکستان، ویتنام، خاورمیانه، قبرس، تیمور شرقی و برخی کشورهای دیگر انتقادهای جدی وارد است.

کیسینجر به حمایت ضمنی از کودتای خونین که دولت چپ‌گرای شیلی را سرنگون کرد و چشم بستن به «جنگ کثیف» ارتش آرژانتین علیه مردم این کشور متهم بود.



هنری کیسینجر در سال ۱۹۷۶ با ژنرال آگوستو پینوشه

فاکس‌نیوز به نقل از سیمور هرش، روزنامه‌نگار در سال ۲۰۰۲، روی دیگر هنری کیسینجر را «بسیار بسیار تاریک» توصیف کرد. کریستوفر هیچنز هم در کتابش با عنوان «محاكمه هنری کیسینجر»، او را به حمایت از کودتای سپتامبر

۱۹۷۳ شیلی متهم کرده است؛ کودتائی که به برکناری سالوادور آلنده، رئیس‌جمهوری مارکسیست شیلی، انجامید و راه را برای حکومت ژنرال آگوستو پینوشه هموار کرد.

سازمان سیا در سال ۱۹۷۰ دست به اقدامات مخفیانه‌ای در شیلی زد تا گروه‌های اپوزیسیون را تشویق کند که حکومت آلنده را با توسل به زور سرنگون کنند. کیسینجر ریاست کمیته‌ای را بر عهده داشت که اجازه این اقدامات را صادر کرد. او در جایی گفت: «من نمی‌فهمم چرا باید کنار بایستیم و کمونیست شدن یک کشور به‌خاطر بی‌مسئولیتی مردمش را نظاره کنیم. این مسئله آن قدر اهمیت دارد که نمی‌توان تصمیم‌گیری درباره آن را به شیلیایی‌ها واگذار کرد.» در نهایت، ارتش وارد عمل شد و آلنده در یک کودتای خشونت‌آمیز که منجر به قدرت گرفتن ژنرال پینوشه شد، درگذشت. معلوم شد که بسیاری از سربازان از سازمان سیا حقوق گرفته بودند.

در سالیان بعد از آن شماری از دادگاه‌هایی که درباره موارد نقض حقوق بشر و مرگ اتباع خارجی در دوران حکومت پینوشه تحقیق می‌کردند، احضاریه‌هایی برای کیسینجر فرستادند.

پس از رسوائی واترگیت، جرالده فورده کیسینجر را به‌عنوان وزیر امور خارجه ننگه داشت. یک سال بعد، کیسینجر نظاره‌گر خروج ریچارد نیکسون اشک آلود از کاخ سفید بر سر رسوائی واترگیت بود. جانشین او، جرالده فورده، کیسینجر را به عنوان وزیر امور خارجه ابقا کرد.

او بر دولت اقلیت سفیدپوست رودزیا فشار آورد تا از قدرت کنار برود اما متهم به نادیده گرفتن «ناپدید شدن» منتقدان حکومت نظامی آرژانتین شد.

کیسینجر در پایان‌نامه خود می‌داندست که ناپلئون برای اعمال محاصره قاره‌ای و شکست اقتصادی انگلستان به روسیه حمله کرده است. در «نظم جهانی»، ناپلئون احساس می‌کند به کیفیت اسطوره‌ای که ظاهراً مشخصه روسیه است، کشیده می‌شود. در خاطرات او زمانی به طرز عجیبی اشاره می‌کند که چگونه اختلافات تجاری بر برنامه‌ریزی استراتژیک او برای ژاپن تأثیر گذاشته است و چگونه باید با دسته‌هایی از کالاها برخورد می‌کرد. «خوشبختانه، من موفق شدم دوباره همه چیز را فراموش کنم»، برای یک رئیس شرکت که با باز کردن درب شرکت‌ها در سطح بین‌المللی میلیون‌ها درآمد کسب می‌کند، باور نکردنی است. فلسفه تاریخ کیسینجر هنوز به‌عنوان یک استتار عمل می‌کند.

کارشناسان می‌گویند «ناتو» گرفتار چالش‌های اساسی برای تداوم نقش‌آفرینی خود در دو سوی آتلانتیک است، با این وجود می‌توان این سازمان را «متهم ردیف اول» بحران‌آفرینی در شرق اروپا و جنگ جاری کنونی دانست.

۷۴ سال پیش در چنین روزی یعنی ۲۴ اوت ۱۹۴۹ میلادی (۲ شهریور ۱۳۲۸) «هری ترومن» سی‌وسومین رئیس‌جمهور امریکا از حزب دموکرات امریکا، اسناد نهائی تاسیس سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را امضاء کرد و این ائتلاف نظامی با محوریت واشنگتن عملاً وضعیت اجرائی و عملیاتی به خود گرفت. با ایجاد «ناتو» تقسیم‌بندی جهان بین دو قطب و به تبع آن «جنگ سرد» نیز شدت گرفت. اصلی‌ترین هدف ناتو در زمان تاسیس و در دوران جنگ سرد حمایت و حفاظت از بلوک غرب در مقابل امپراتوری شوروی و جلوگیری از گسترش کمونیسم بود. با این وجود و حتی به‌دنبال از بین رفتن فلسفه وجودی ناتو پس از فروپاشی شوروی، بلوک شرق و از بین رفتن تهدید کمونیسم این سازمان با تعریفی جدید از ماموریت‌هایش به گسترش خود آن‌هم در نزدیکی مرزهای روسیه جدید ادامه داد.

از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۴ میلادی، ۱۰ کشور به اصطلاح «کمونیستی» سابق به عضویت ناتو درآمدند و شمار اعضای ناتو به ۲۶ کشور افزایش یافت. در سال ۲۰۰۸، تلاش‌ها برای گسترش ناتو به حوزه بالتیک و پیشروی مرزهای ناتو به نزدیکی مرزهای روسیه شدت گرفت و در همین راستا با شروع مذاکرات برای عضویت سه کشور آلبانی، کرواسی و جمهوری مقدونیه در ناتو موافقت شد؛ گرجستان و اوکراین نیز کاندیداهای بعدی بودند.

در حدود ۲۱ ماهگی جنگ اوکراین و پس از ۷۴ سال از اجرائی شدن پیمان ناتو، وضعیتی که امروز در شرق اروپا و در کشور اوکراین (بیش از ۴۰۰ هزار کشته، ۲ تریلیون دلار خسارت، میلیون‌ها نفر آواره، از بین رفتن زیرساخت‌های کشور) حاکم است نتیجه مستقیم تصمیمات این ائتلاف نظامی و عدم توجه به الزامات موازنه قوا در روابط بین‌الملل است. از سوی دیگر، سایه جنگ هسته‌ای نیز بر فراز آسمان اروپا سنگینی می‌کند. اروپا و آمریکا با تسلیح گسترده اوکراین به انواع سلاح‌های دوربرد و مسدود کردن کانال‌های مذاکره به گفته خود رسانه‌های غربی مسیر را برای گسترش جنگ فراهم کردند. ناتو تمایل ندارد که جنگ نیابتی بین این ائتلاف و روسیه به جنگ مستقیم بین دو طرف تبدیل شود و بارها نیز مقامات ناتو به این مهم اذعان کرده‌اند، تنهائی زلنسکی در نشست سران در ویلنیوس (پایتخت لیتوانی) نیز مؤید این واقعیت است که ناتو اوکراین را قربانی منافع خود کرده است.

«امانوئل مکران» رئیس‌جمهور فرانسه که رهبر استقلال‌گرایان اروپا از آمریکا را برعهده دارد، سال ۲۰۱۹ صراحتاً گفته بود اروپا به یک «ارتش اروپائی نیاز دارد» و ناتو کارآمدی و سودمندی خود را از دست داده و دچار «مرگ مغزی» شده است. موضوعی که با واکنش «بنس استولتنبرگ» دبیرکل ناتو مواجه شد که گفت: «ناتو با مرگ فاصله دارد یا دست‌کم مغز این سازمان هنوز زنده است. اتحاد اروپائی نمی‌تواند جایگزین اتحاد ناتو شود و ما به هر دو نیاز داریم. باید این موضوع را بدانیم که به‌خصوص پس از برگزیت، اتحادیه اروپا نمی‌تواند به‌تنهائی از اروپا دفاع کند.» در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، زیبایی خیره‌کننده طبیعت دامنه بالکان، شهری جهانی یافت، ولی در حاشیه جنگی خونین و خانمان برانداز که روزانه در سرخط خبرهای جهان بازتاب مئیافت. تنش‌های بالکان و فروپاشی یوگسلاوی، صفحه‌ای خونین را میان بوسنیائی‌های مسلمان، کرووات‌های کاتولیک، صرب‌های ارتدوکس و چند ملیت و گروه دیگر رقم زد. قتل عام‌های گسترده، کشتارهای کور، تجاوز جنسی دسته‌جمعی و اردوگاه‌های توقیف غیرنظامیان، صحنه‌هایی از جنگ جهانی دوم را زنده کرد.

شمار کسانی که در موج خشونت‌های نژادی، فرقه‌ای و محلی کشته شدند، بیش‌تر از ۱۲۰ هزار نفر است. حتی رهبران صربی چون رادوان کارجیچ که خودسری و خشونت او جهان را انگشت به دهان کرد، بعدها از مرارت‌های جانکاه آن دوران به تلخی یاد کرد. نجات از مهلکه آن دوران تاریک بالکان، در بند اول سرود ملی صربستان این‌طور بازتاب یافته است: «خدای عدالت، ما را از عمق زوال رهاندی، نجوای کودکان صرب را بشنو...» ولی کینه و عداوتی که در جریان جنگ‌های تجزیه یوگسلاوی انباشته شد، به تولد هفت-هشت «کشور» کوچک انجامید، بوسنی، کرواسی، صربستان، مونته‌نگرو، اسلوانی، مقدونیه و کوزوو.

امریکا در یازده سپتامبر ۲۰۰۱، مستقیماً مورد حمله قرار گرفت. بلافاصله اعضای ناتو به رهبری آمریکا و همراه با ائتلافی گسترده از همراهان و همکاران این سازمان، وارد افغانستان شدند.

هیبت هواپیماهای بی ۵۲ امریکائی همراه با وارد شدن هزاران افسر و سرباز ناتو به کابل، در یک چشم به هم زدن، حکومت طالبان را به زیر کشید و نظامی نو را جایگزین امارت خشن و بدوی ملا عمر کرد. سیاست اعلام شده جرج بوش رئیس‌جمهوری وقت آمریکا، نظام‌سازی برای کشوری بحران‌زده و گرفتار افراطگرایی بود، که در چارچوب اندیشه صدور دموکراسی گروهی از آرمان‌گرایان امریکائی جای می‌گرفت.

نو محافظه‌کارانی که برای خود رسالتی جهانی قائل بودند. ژنرال‌های ناتو در آغاز هزاره‌ای دیگر، از ماموریت جدید سازمانی تلفیقی - با اهرم‌های سیاسی و بازوهای نظامی - می‌گفتند که می‌خواهد از طریق نظام‌سازی، «نظم نوینی» بنا نهند. آن هم افراطگرایی که تا یک دهه قبل، متحدان طبیعی ناتو بر علیه شوروی بودند.

اما همین ناتو و در راس آن امریکا، در اوت ۲۰۲۱-۲۰۲۰، طالبان را مجدداً به قدرت رساندند که در اثر آن، دهه‌ها هزار تن از شهروندان افغانستان باز هم به کشورهای مختلف گریختند و صدها هزار تن نیز به کشورهای همسایه به‌ویژه ایران و پاکستان پناه بردند که در ماه‌های اخیر، بخش عمده‌ای از آن‌ها از ایران و پاکستان بازگردانده شده‌اند.

جنگ عراق، یک عملیات نظامی است که در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ با حمله یک ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متحده به عراق آغاز شد. این جنگ با خروج آخرین تیپ رزمی امریکائی در ۱۹ اوت ۲۰۱۰ به‌طور رسمی خاتمه یافت. هر چند بعد از آن هم حدود ۵۰ هزار نیروی امریکائی عمدتاً به بهانه آموزش سربازان عراقی در این کشور باقی ماندند. دو توجیه عمده برای آغاز این جنگ توسط جرج بوش رئیس‌جمهور وقت امریکا مطرح شد که یکی از آن‌ها رابطه صدام حسین با القاعده و دیگری نابود کردن سلاح‌های کشتار جمعی عراق بنا بر توافق‌نامه ۱۹۹۱ بود. تجاوز به زنان و کودکان، بهره‌گیری از سلاح شیمیائی، کشتار جوانان و مخالفان حمله نظامی امریکا، تخریب نهادهای آموزشی و بهداشتی، غارت اموال مردم، کشتار بی‌دلیل بی‌گناهان، آزار و اذیت کودکان، کشتار دسته‌جمعی اهالی روستاهای عراق، زنده به گور کردن مخالفان، به آتش کشیدن روستاهای مخالف حضور نظامی امریکا در عراق و... برخی از جنایات‌های امریکا در کشور عراق است.

شمار نظامیان امریکائی که در جنگ امریکا در عراق کشته شدند به ۴ هزار و ۷۹۵ نفر رسید و هزینه جنگ در عراق ۷۸۰ میلیارد دلار برآورد شده است.

بر اساس محاصره اقتصادی عراق توسط امریکا، در عراق تا سال ۲۰۰۷ سوء‌تغذیه کودکان به ۲۸ درصد رسید و گزارش‌ها حاکی از آن بود که حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد از کودکان عراقی دچار مشکلات روانی شده‌اند. بیش‌تر عراقی‌ها به آب آشامیدنی سالم دسترسی نداشتند. به‌نظر می‌رسید شیوع وبا در شمال عراق به سبب کیفیت پائین آب بوده باشد. بیش از نیمی از پزشکان عراقی بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ این کشور را ترک کردند. گفته می‌شود که کاربرد اورانیوم ضعیف‌شده و سفر سفید در سلاح‌های امریکائی باعث نارسائی‌های نوزادان و سرطان گسترده در فلوجه شده است.

بنا بر آمارهای کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان، ۴/۴ میلیون عراقی تا پایان ۲۰۱۵ آواره شده‌اند. در طول جنگ جمعیت مسیحیان عراقی به شدت کاهش پیدا کرد به‌طوری که از ۱/۵ میلیون نفر در ۲۰۰۳ به ۵۰۰۰۰۰ نفر در ۲۰۱۵ رسید.

طبق آمار ویکی‌لیکس پیرامون گزارش‌های روزانه طبقه‌بندی‌شده جنگ عراق، از ژانویه ۲۰۰۴ تا دسامبر ۲۰۰۹ نیز ۶۶۰۸۱ غیرنظامی کشته شدند. این در حالی است که براساس پژوهش موسسه نظرسنجی ORB که در تاریخ اوت ۲۰۰۷ منتشر شده است، ۱۰۳۳۰۰۰ مرگ خشونت‌بار ناشی از جنگ در کشور عراق اتفاق افتاده است.

موج اعتراضات مردمی از دسامبر ۲۰۱۰ میلادی در تونس آغاز شد و به‌تدریج به دیگر کشورهای عربی (مانند مصر، لیبی، بحرین و یمن) تسری یافت. خودکشی یک جوان بیکار به دلیل برچیدن بساط دستفروشی‌اش توسط ماموران حکومتی، خشم مردم را برانگیخت. راهپیمائی‌های مردم تونس در ماه‌های پایانی سال ۲۰۱۰ میلادی که در اعتراض به نامطلوب بودن شرایط اجتماعی و اقتصادی، وجود فقر و نابرابری، گسترش فساد و بیکاری، نقض گسترده آزادی‌های سیاسی و فقدان سازوکار تحقق مردم‌سالاری بود به سرعت به سایر کشورهای عربی مانند مصر، لیبی، بحرین و یمن رسید و به جز بحرین، براندازی دیکتاتورهای این کشورها را در پی داشت.

هر چند نوع مداخله امریکا و ناتو در خیزش‌های هر یک از این کشورها متفاوت بوده و هدف اساسی آن، انحراف خیزش‌های مردمی و حفظ منافع خود در منطقه استراتژییک خاورمیانه بود. تلاش برای حفظ حکومت بحرین از طریق سرکوب انقلابیون، نفوذ در انقلاب مردم یمن و حفظ ساختار سیاسی قبلی و جایگزینی فرد مورد نظر خود به جای عبدالله صالح، مداخله نظامی در لیبی، استفاده از نظامیان مصر در ساختار فعلی این کشور از مهمترین اقدامات امریکا در برخورد با انقلاب‌های اخیر خاورمیانه بوده است. در این میان سوریه که در ابتدا با بحران و اعتراضات مردمی مواجه بوده است، اما با مداخله دولت‌های جهانی و ترکیه در این کشور یک جنگ داخلی آغاز شد که تاکنون ادامه دارد. با وجود مخالفت روسیه و چین در شورای امنیت سازمان ملل متحد، اما امریکا از مداخله‌گری نظامی در این کشور استفاده کرد.

در واقع انقلاب‌ها و خیزش‌های مردمی در کشورهای عربی و در منطقه خاورمیانه، رویدادی بود که پیامدها و تبعات متعددی از سوی آمریکا و ناتو بر علیه مردم این کشورها تحمیل شد. زیرا وجود دولت‌های غیردموکراتیک و فاسد در این کشورها، منافع قابل‌ملاحظه‌ای طی دهه‌های گذشته برای امریکا به‌همراه داشته است. نامطلوب بودن استانداردهای زندگی، افزایش نابرابری‌های اقتصادی، فقدان آزادی‌های سیاسی و عدم پاسخ‌گویی دولت به مردم، از مهمترین عواملی است که زمینه‌ساز آغاز قیام‌های مردمی در عراق، سوریه، یمن، لیبی، تونس و مصر شد. هر چند، شرایط مشابهی در شماری از کشورهای عربی وجود دارد، اما شاخص‌های اجتماعی-اقتصادی حاکی از آن است که شدت این کمبودها در میان جهان عرب کاملاً متفاوت است.

بی‌تردید «بزرگ‌ترین قربانیان جنگ مردم بی‌گناه هستند.» در هر جنگی مردم بی‌گناه به ویژه زنان و کودکان بسیاری «به اشتباه» کشته شده و یا تبدیل به پناهنده می‌شوند. امریکا در چند دهه گذشته با برپائی و یا شرکت در جنگ، کشورهایی را ویران کرده و سبب کشتار تعداد زیادی از مردم بی‌گناه شده است.

در سال ۱۹۹۱، ارتش ائتلافی به رهبری امریکا با حمله هوایی به عراق ۲۵۰۰ تا ۳۵۰۰ مردم بی‌گناه را کشت و ۹۰۰۰ خانه را بمباران کرد، به دلیل تخریب تاسیسات زیربنائی، کمبود مواد غذایی و تأثیرات ناشی از تحریم علیه عراق پس از این جنگ، ۱۱۱ هزار نفر دیگر در عراق جان باختند. صندوق کودکان سازمان ملل تخمین زد، تحریم علیه عراق پس از جنگ سبب کشته شدن حدود ۵۰۰ هزار کودک در عراق شده است.

از ماه مارس سال ۱۹۹۹، ارتش ناتو به رهبری امریکا به بهانه «جلوگیری از فجایع انسانی» و بدون اجازه شورای امنیت سازمان ملل، به‌مدت ۷۸ روز متوالی یوگسلاوی را بمباران کرد و بیش از ۲۰۰۰ کشته و ۶۰۰۰ زخمی از مردم بی‌گناه برجای گذاشت و سبب آوارگی حدود یک میلیون نفر شد.

از قرن جدید بیست و یکم، امریکا در جنگ‌های مختلف، جان بیش از ۹۰۰ هزار نفر از جمله ۳۸۷ هزار غیرنظامی را گرفته و در کشورهایی چون افغانستان، عراق، لیبی، سوریه ده‌ها میلیون نفر پناهنده شدند. بر اساس داده‌های منتشر شده دانشگاه براون، از جنگ علیه افغانستان در ۲۰ سال گذشته، دست‌کم ۴۶ هزار نفر از مردم بی‌گناه افغانستان جان‌باخته و حدود ۱۱ میلیون نفر تبدیل به پناهنده شدند.

امریکا به‌همراه متحدان خود در انگلیس و فرانسه، در جنگ جهانی دوم با شوروی سابق در برابر آلمان پیروز شدند اما این پایان جنگ بود که قتل عام امریکا علیه ژاپن در اقیانوس آرام و استفاده از بمب اتمی را رقم زد. تلفات ژاپنی‌ها در نبرد «اوکیناوا»، بزرگترین و خونین‌ترین نبرد جنگ جهانی دوم، حدود ۱۱۰ هزار نفر بود.

بر اساس گزارش «ائتلاف جهانی جامعه مدنی»، کمپنی بین‌المللی برای نابودی سلاح‌های هسته‌ای، امریکا برای پایان دادن به همه چیز، در سال ۱۹۴۵ دو بمب اتمی بر روی ژاپن شلیک کرد که در «هیروشیما» ۱۴۰ هزار نفر و در «ناکازاکی» ۷۴ هزار نفر کشته شدند.

امریکا سپس دامنه خود را به امریکای جنوبی، خاورمیانه، اروپای غربی و آسیای دور گسترش داد. اولین جنگ نیابتی در دوران جنگ سرد در کره از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ رخ داد که بیش از ۹۳۰ هزار کره‌ای و نیروهای چینی کشته شدند.

در بخش غیرنظامی، بیش از یک میلیون و ۵۵۰ هزار نفر از کره شمالی جان خود را از دست دادند، در حالی که ۹۹۰ هزار نفر از کره جنوبی کشته شدند و تعداد کشته‌ها به نزدیک به ۳.۵ میلیون نفر رسید.

امریکا بارها و بارها در کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی مداخله مستقیم داشته است. در سال ۱۹۰۱ ایالات متحده به کلمبیا وارد شد. یک سال بعد به پاناما حمله کرد. ۱۹۰۴ پس از پیروزی در کوبا، واشنگتن دکترین مونرو را در دستور کار خود قرار داد و به عنوان پلیس جهانی وارد امریکای مرکزی شد.

سال ۱۹۰۵ بعد از جنگ علیه هندوراس وارد جنگ با مکزیک شد و در سال ۱۹۰۷ پس از نبرد با نیکاراگوئه وارد دومینیکن شد. پس از چهار سال قیام ضد امریکائی مردم در فیلیپین را سرکوب کرد و به مداخله در چین پرداخت. سال ۱۹۱۲ دوباره به پاناما و هندوراس حمله کرد. ۱۹۳۳ بود که امریکا رسماً نیکاراگوئه را تبدیل به مستعمره خود کرد و از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۴ نیروهای امریکائی هائیتی را تحت اشغال خود درآوردند. دومینیکن نیز به مدت هشت سال تحت تصرف امریکا درآمد و پس از آن بود که به پاناما، کاستاریکا و هندوراس و گواتمالا حمله کرد. امریکا در سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۴ به چین و پس از آن به السالوادور و نیکاراگوئه حمله کرد.

امریکا در طول جنگ سرد با کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی به عنوان حیاط خلوت خود رفتار می‌کرد. کودتای «گواتمالا» در سال ۱۹۵۴، «جاکوبو آربنز»، رئیس جمهور منتخب گواتمالا را با حمایت امریکا برکنار کرد و «کارلوس کاستیلو آرماس» را بر سر کار آورد. گواتمالا در سه دهه بعد درگیر جنگ داخلی شد و ۲۰۰ هزار نفر کشته شدند.

کودتای ۱۹۷۳ شیلی که دولت اتحاد مردمی «سالوادور آلنده» را سرنگون کرد، «آگوستو پینوشه» را با حمایت امریکا به قدرت رساند.

امریکا بیش از ۱۲۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی تنها در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ به عنوان بخشی از عملیات «کندور» به آرژانتین فروخت که باعث تلفات دستکم ۶۰ هزار نفر شد.

نژاد پرستی امریکائی به دنبال محو یک قاره بوده است. کیسینجر با تمرکز بر روی آفریقا برنامه‌ای را تهیه و به اجرا گذاشت تا از طریق آن نژاد سیاه را که به عقیده او مخل امنیت ملی امریکا بود (و یا در آینده خواهد شد) به شدت ضعیف کرده و یا از روی زمین محو کند.

ایجاد جنگ‌های داخلی و قبیله‌ای در آفریقا و تامین تسلیحات این جنگ‌ها، تشویق سقط جنین، اشاعه بیماری‌های مختلف در آفریقا که شدیدترین آن‌ها و تاثیرگذارترین آن‌ها در پاکسازی جمعیتی بیماری ایدز است بخشی از برنامه‌های کیسینجر بود. در واقع کیسینجر، یک برنامه نسل‌کشی غیرحضور برای آفریقا نوشت و اجرا کرد. امریکا بدون حضور نظامی در آفریقا، بیشترین تلفات جمعیتی را در این قاره موجب شد. لیبیا، غنا، اوگاندا، آنگولا و کنگو بیشترین صدمات را از سیاست‌های امریکا در آفریقا به خود دیده‌اند.

جنجال‌ها بعد از این‌که در سال ۱۹۷۷ از وزارت خارجه کنار رفت هم او را رها نکرد. او قرار بود در دانشگاه کلمبیای نیویورک کرسی استادی بگیرد، اما بعد از اعتراضات گسترده دانشجویان، دانشگاه این پیشنهاد را پس گرفت. گرگ گراندین، استاد تاریخ دانشگاه نیل و نویسنده کتاب «سایه کیسینجر» (۲۰۱۶) تخمین می‌زند که سیاست‌گذاری‌های کیسینجر از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۶، دوره‌ای هشت ساله که او درگیر سیاست خارجی کابینه نیکسون و فورد بود به مفهوم کشته شدن، جابه‌جائی و یا بی‌خانمان شدن، سه تا چهار میلیون نفر در جنگ‌هایی بود که بیش‌تر به دلیل نگرانی از رشد کمونیسم شکل گرفت: از جمله در شیلی، ویتنام، کامبوج، تیمور شرقی، علیه کردها در عراق، آرژانتین، اروگوئه، قبرس و خونریزی‌های پاکستان در بنگلادش. در بنگلادش تنها پانصد هزار نفر کشته شدند، در تیمور شرقی ۲۰۰ هزار نفر.

گراندین می‌نویسد که به نظر او کتاب «قیمت قدرت» (۱۹۸۳) اثر روزنامه‌نگار تحقیقی، سیمور هرش از جمله جالب‌ترین تصاویر را از زندگی کیسینجر به‌عنوان «یک پارانوئید پرنخوت» ارائه داده است - کسی که «برای پیش‌برد حرفه‌اش بین بی‌رحمی و غرور می‌چرخد، به سرنوشت خود لعنت می‌فرستد و به جنگده‌های ب-۵۲ اجازه پرواز می‌دهد...»

گراندین می‌نویسد که کیسینجر استاد جاخالی دادن در رابطه با ارائه توضیح در مورد تبعات سیاست‌هایش در گذشته بود. او بارها از سیاست‌هایش در کامبوج، کودتا در شیلی، خیانت به کردها در برابر صدام با گزاره‌هایی چون «اگر نمی‌کردیم، بی‌ثبات می‌شد»، دفاع کرده است. آنچه صدام بر سر کردها آورد را «یک تراژدی» خواند. در مورد تیمور شرقی کیسینجر گفت که «فکر می‌کنم به‌اندازه کافی در مورد تیمور شرقی شنیده‌ایم.»

کیسینجر اوایل دهه ۲۰۰۰ از دولت جورج دبلیو بوش در حمله به عراق حمایت کرد. کریستوفر هیچنز می‌نویسد کیسینجر باید به دلیل «جنایات جنگی» محاکمه شود. با این حال، هنری کیسینجر که ماه مه امسال ۱۰۰ سالگی‌اش را جشن گرفت، در مصاحبه‌ای با شبکه سی‌بی‌اس، کسانی را که سیاست خارجی او را نوعی «جنایت» می‌دانند، به «نادانی» متهم کرد.

از دیگر انتقادهای جدی به کیسینجر اهدای جایزه صلح نوبل به او است. هنری کیسینجر و لو دوک تو، سیاست‌مدار و ژنرال ویتنامی، در سال ۱۹۷۳ بابت مذاکره برای پایان دادن به خصومت‌ها در ویتنام، به‌طور مشترک برنده جایزه صلح نوبل شدند اما مذاکره‌کننده ویتنام شمالی از پذیرش این افتخار خودداری کرد. با این حال خصومت‌ها ادامه یافت و جایزه آن سال به یکی از بحث‌برانگیزترین جوایز تاریخ نوبل بدل شد. چرا که فاش شد کیسینجر از اقدام نیکسون در بمباران کامبوج در سال ۱۹۶۹ حمایت کرده بود. در پی آن، دو عضو کمیته نوبل به دلیل این تصمیم از سمت‌شان برکنار شدند.

گاردین در پایان به نقل قولی از تام لورر، طنزپرداز، اشاره می‌کند که در انتقادی طنزآمیز به اهدای جایزه صلح نوبل آن سال به هنری کیسینجر، گفته بود که با این رویداد، «طنز سیاسی منسوخ شد.»

اولین کشور بزرگ جهان که مدعی دفاع از حقوق بشر است و مدعی است که این حقوق را برای دیگران به ارمغان می‌آورد، نه تنها درکی از مشکلات مردم کشورهای دیگر و حتی کشور خودش ندارد. سه سال از ۲۵ مه ۲۰۲۰، مرگ «جورج فلویید»، شهروند سیاه‌پوست به‌دست پلیس شهر «مینیاپولیس» ایالت «مینه‌سوتا» می‌گذرد؛ اما سیاه‌پوستان امریکائی هنوز به حق و حقوق خود نرسیده‌اند.

سال ۲۰۲۱، یکی از مرگ‌بارترین سال‌های ثبت خشونت پلیس بود. پلیس امریکا در سال ۲۰۲۱ به‌طور متوسط روزانه سه امریکائی را کشت که بیش‌تر قربانیان سیاه‌پوست بودند. خشونت پلیس عامل اصلی مرگ در میان مردان جوان

سیاهپوست در امریکا و سیاهپوستان غیر مسلح سه برابر بیشتر از سفیدپوستان غیر مسلح هدف تیراندازی پلیس قرار می‌گیرند.

کارشناسان و صاحب‌نظران غربی و شرقی با وجدان، وقتی به موضوع حساس حقوق بشر در جهان می‌رسند، نمی‌توانند چشم خود را از موارد نقض و سوء استفاده از آن توسط امریکا و در واقع در سیستم‌های نئولیبرال امروزی ببندند، چون به‌خوبی می‌دانند که حاکمیت امریکا، علاوه بر نقض حقوق بشر به بهانه دفاع از آن در کشورهای دیگر به خشونت دامن می‌زند تا به اهداف سیاسی و اقتصادی و نظامی خود دست یابد.

هر آنچه از طرح‌های هالیوودی درباره حقوق بشر و آزادی می‌شنویم، ابزاری از سوی امریکا برای دخالت در امور داخلی دیگر کشورها و کشورهای مخالف با سیاست‌های امریکا است!

آیا اصولاً تفاوت اساسی میان رئیس‌جمهور دموکرات یا جمهوری‌خواه وجود دارد یا هر دوی آن‌ها دو روی یک سکه خشونت و جنگ‌طلبی خون‌بار هستند که کامل‌کننده طرح قبلی هستند و هر دو ویرانگر هستند با شدت بیشتر یا کمتر! اکنون نتایج فاجعه جدید نسل‌کشی را در جنگ اسرائیل علیه مردم فلسطینی در غزه شاهدیم. در این جنگ، ناتو و در راس همه امریکا، همه جنگ‌افزارها و سلاح‌های مخرب خود را روانه اسرائیل کرده‌اند و هم از دولت نظامی اسرائیل به نخست‌وزیری بنیامین نتان‌یاهو حمایت ۱۰۰ درصد می‌کنند. این است آن جهانی که دموکراسی غربی و در راس همه امریکا و تورپسین‌های امریکائی، همچون هنری کیسینجر در مقابل جامعه جهانی قرار داده‌اند!

نهایتاً کیسینجر، موقیت استثنائی و ابرقدرتی امریکا را به صراحت بیان کرده است: «ایالات متحده نه به‌عنوان یک کشور زیر سایر کشورها، بلکه به‌عنوان چراغ راه جهان...!»! وقتی می‌گوید: «قدرت نظامی امریکا یک محافظ امنیتی برای بقیه جهان بود، بلافاصله کودتاهای تحت حمایت و سازمان‌دهی «سازمان سیا» از ایران تا امریکای لاتین، از ترکیه تا قاره آفریقا و همچنین حملات خونین چند دهه اخیر ناتو در راس آن دولت و ارتش امریکا، به ذهن انسان آگاه می‌رسد. بنابراین، در افکار امریکائی کیسینجر، کشورهای شرور نیز کم نیستند، و همچنین جامعه جهانی موظف است از ارزش‌های «نظم نوین امریکائی»، پیروی کند.

اما طنز تلخ تاریخ، این است که اسم رمز جنگ و کشتار و کشورگشائی در جهان را «نظم نوین جهانی» نامیدند. به عبارت دیگر، بشریت برای مدت زیستن و زنده ماندن موظف است از نظم نوین امریکائی و تترها و تئوری‌های کیسینجر تبعیت کند تا به سعادت و خوشبختی برسد در غیره این صورت ناپود خواهند شد!

در پایان می‌توان تاکید کرد که بی‌تردید کسانی که حوزه کار و علاقه‌شان سیاست و حقوق بین‌الملل است، کمتر ممکن است که به هنری کیسینجر بی‌توجه بمانند.

کیسینجر، به‌معنای واقعی، یک استراتژیست بود. استراتژیست (Strategist) به فردی گفته می‌شود که تصمیمات و فعالیت‌های خود را برپایه نظم و خلاقیت خاصی انجام می‌دهد. استراتژیست کسی است که بتواند یک سازمان (از سازمان‌های بزرگ، شرکت‌های چند وظیفه‌ای یا کسب و کارهای کوچک) را با دیدی همه‌جانبه و تفکری سازنده به‌سوی تحقق چشم‌انداز هائی روشن و قابل دسترسی هدایت کند. براساس این تعریف، می‌توان به این نتیجه رسید که استراتژیست شدن کار دشواری است و نیاز به قدرت رهبری و مدیریت بالائی دارد.

به قول لئوناردو داوینچی: «سادگی خود بالاترین پیچیدگی‌ها است!» پس یک فرد استراتژیست برای رسیدن به اهداف خود از راه‌های عجیب، گنگ یا پیچیده استفاده نمی‌کند، بلکه ساده‌ترین راهکارها را با استفاده از در دسترس‌ترین منابع به کار می‌گیرد. چنین فردی باید بتواند در حل هر مشکلی که پیش می‌آید، ساده‌ترین راه‌ها را پیدا کند. اگر خود

نتوانست چنین راهحلی را بیابد، می‌تواند در بین پیشنهادات موجود، ساده‌ترین و کارآمدترین آن‌ها را انتخاب کند. یک استراتژیست باید همیشه آپدیت و به‌روز باشد تا بتواند از جدیدترین متدها برای رونق فعالیت‌های خود استفاده کند. آگاهی از آخرین دستاوردهای علمی و تکنولوژی‌های تازه به استراتژیست‌ها کمک می‌کند تا همواره از روش‌های قدیمی و غیرکارآمد رقیبان خود پیشی بگیرند و جام موفقیت را در دستان سازمان خود قرار دهند.

داشتن نظم یکی از ضروریات استراتژیست بودن است. بدون داشتن نظم، نه تنها استراتژیست‌ها، بلکه حتی یک مدیر عادی هم نمی‌تواند برای یک ماه نهادی را سرپا نگه دارد. کیسنجر، یک استراتژیست سیاسی به معنای واقعی بود که در زمینه‌های سیاسی اطلاعات و تجربیات گسترده‌ای داشت. از جمله این افراد می‌توان سیاست‌مدارانی چون «آیزایا برلین»، «جورج سوروس»، «ویلی برانت»، «آلوین تافلر» و ... را نام برد.

کیسنجر یک استراتژیست قدرتمند و هوشمند و کمانند بود. او یک استراتژیستی بی‌رحم بود که حفظ و گسترش منافع امریکا برایش بالاتر از هر امر دیگری جا داشت.

به باور من، هنری کیسنجر، همیشه يك شخصیت جنجال‌آفرین بوده و مخالفان زیاد و نیز طرفداران زیادی هم دارد. آنچه می‌توان گفت، این است که وقتی کیسنجر سخن می‌گفت هم موافقان و هم مخالفان گوش می‌سپردند و یادداشت برمی‌داشتند. او تئوریسن و نظریه‌پرداز يك مکتب خاص سیاسی آرا و افکار سرمایه‌داری است و در کتاب‌هایش هم نظرات و عقاید شخصی‌اش را بدون پرده‌پوشی بیان کرده است. مهم‌ترین نقطه قوت او، شاید این است که «صلح پایدار در سایه تعامل و همکاری بین‌المللی، تامین منافع مشترك و توازن قدرت» در دنیای معاصر اوج جهان سرمایه‌داری است.

در چنین جهانی، مهم‌ترین سؤال این است که بشر تا کی، سیاست‌های نابرابر، تحقیرآمیز، خشونت‌طلب و جنگ‌طلب سیستم سرمایه‌داری را تحمل خواهد کرد؟ تا کی جنبش‌های اجتماعی و در راس همه جنبش‌های کارگری جهان که با وجود رشد تکنولوژی و به کار گرفتن ربات‌ها و هوش مصنوعی، هنوز هم کارگران مایحتاج مردم جهان را تولید می‌کنند و نقش اساسی در تولید نیازهای مردم جهان دارند اما با این وجود، به‌شدت استثمار می‌شوند به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه؛ باز هم نظاره‌گر استثمار خود، خواهد شد؟ تا کی نیروهای مردم آزادی‌خواه، برابری‌طلب، عدالت‌جو، چپ و کمونیست، از مرحله انتقاد به سیستم سرمایه‌داری، به‌طور جدی و مستقیم وارد متن سیاست‌های جهانی خواهند شد؟

جمعه دهم آذر - قوس - ۱۴۰۲ - یکم دسمبر ۲۰۲۳